

اتحادیه‌های اروپائی، برای پی بردن به نادرستی و بی‌پایگی اتخاذ موضع واحد در قبال اتحادیه‌ها علی‌العموم کافی است.

بنا بر این در بررسی این نظر که "اتحادیه‌ها بخش مطلقاً ضروری سلطه امپریالیسم" هستند، اولین سؤال اینست که کدام اتحادیه‌ها و در کجا؟ تا آنجا که به اتحادیه‌های کارگری در کشورهای تحت سلطه آسیائی، آفریقائی و آمریکائی لاتین مربوط می‌شود، انسان باید بینائی خود را تماماً از دست داده باشد تا این واقعیت را نبیند که در بسیاری از این کشورها (بعنوان نمونه شیلی، بولیوی، آفریقای جنوبی و...) اتحادیه‌های کارگری بر علیه سرمایه‌داری و سلطه امپریالیسم با رها دست به مبارزه زده اند و هم‌امروز نیز مشغول چنین مبارزه‌ای هستند (اینکه نقاط ضعف، اشتباهات و انحرافات این اتحادیه‌ها چیست، کاملاً مسئله دیگریست).

واقعیت آنست که عدم وجود اشرافیت کارگری در کشورهای تحت سلطه، تقابل قهرآمیز، علنی و رودرروی دولت با هراعتصاب و حرکت اعتراضی کارگران، و رابطه نزدیک و اغلب آشکار مسائل اقتصادی و سیاسی در بسیاری از این کشورها، همه از جمله عواملی است که به گرایشهای انقلابی در جنبش کارگری میدان می‌دهد و عرصه را بر سازش و فرمیسیم تنگ می‌سازد. بعبارت دیگر "سلطه" جامع امپریالیسم "بر این کشورها، زمینه عینی را دیکالیسم را در میان کارگران و جنبش کارگری ایجاد کرده است و این را دیکالیسم، هر جا که کارگران توانسته‌اند سازمانهای توده‌ای خود را تشکیل دهند، مستقیماً در سیاستها و عملکردهای این سازمانها نیز منعکس می‌شود. دقیقاً بهمین دلیل است که در اغلب این کشورها، "سلطه" جامع امپریالیسم - که قاعدتاً بنا بر نظر PCInt با پدبیش از هر جای دیگری اتحادیه‌ها را به بخش ضروری تسلط خود تبدیل کرده باشد - با نفس وجود سازمانهای توده‌ای کارگری، چه اتحادیه‌ها و چه هر شکل دیگر، مطلقاً مغایر و متناقض است و دیکتاتورهای بورژوا - امپریالیستی در این کشورها، نه تنها به این "بخش ضروری تسلط خود" هیچ احتیاجی ندارند، نه تنها در پی ایجاد دویا حمایت و حتی اتخاذ یک سیاست بیطرف نسبت به اتحادیه‌های موجود و جنبش اتحادیه‌ای نیستند، بلکه از تمام قدرت خود استفاده می‌کنند تا هر نوع شکل توده‌ای کارگری را درهم بکوبند. نظر "حزب کمونیست انترناسیونالیست" درباره اتحادیه‌های کارگری، در بخش عمده‌ای از کشورهای جهان از پاره‌ها نادرستی و بی‌اساس است. اما در کشورهای متروپل و مشخصاً کشورهای اروپائی (که ظاهراً PCInt وضعیت اتحادیه‌ها در این کشورها را مبنای ارزیابی و موضعگیری عمومی خود قرار داده است)، وضعیت اتحادیه‌ها و جنبش اتحادیه‌ای چگونه است و دارای چه ویژگیهاست؟

در این کشورها از یک سو مبارزه بر سر خواستهای اقتصادی و صنفی یک وجه عمده جنبش کارگری را تشکیل می‌دهد و اتحادیه‌ها بعنوان یک ظرف و شکل مناسب برای پیشبرد این مبارزات نقش تعیین کننده‌ای را در جنبش کارگری ایفاء می‌کنند. در این اولین کشورهای صنعتی جهان تا ریح جنبش کارگری و جنبش اتحادیه‌ای درهم تنیده شده است، بخش بسیار وسیعی از کارگران مدت‌هاست که در اتحادیه‌های صنفی و سراسری خود متشکل اند و اتحاد،

تشکل پذیری و سنن و شیوه‌های مبارزه، اتحادیه‌ای به‌جزی از فرهنگ و درک عمومی کارگران تبدیل شده است.

از سوی دیگر، سیاستهای سازشکارانه و ضدپرولتری مسلط بر اتحادیه‌ها، ساختمان بوروکراتیک آنها و اپورتونیسیم و سازشکاری رهبران جنبش اتحادیه‌ای نیز نشان‌دهنده وجه دیگری از جنبش اتحادیه‌ای در اروپاست. این یک واقعیت است که اتحادیه‌های موجود در بچه تزیق و نفوذ سیاستهای بورژوا - فرمیستی و اپورتونیستی در درون جنبش کارگری اروپا هستند؛ واقعیتی که از وجود قشرا شرافیت کارگری در این کشورها و سلطه آنان بر اتحادیه‌ها نشات میگیرد.

بدون شناخت و در نظر گرفتن این دو جنبه، متناقض از نقش و جایگاه اتحادیه‌ها صادر جنبش کارگری اروپا - نفوذ توده‌ای و فراگیر بودن تشکیلاتی در مقابل رهبری و سیاستهای بورژوا - فرمیستی حاکم بر آنها - اتخاذ یک موضع صحیح و اصولی در مقابل آنها امکان پذیر نیست. وقتی PCInt میگوید که "اتحادیه‌ها بخش مطلقاً ضروری سلطه امپریالیسم هستند"، صرفاً ناتوانی خود را از درک همین مسأله به نمایش میگذارد. اتحادیه‌های کارگری اروپا تا ریکاً به‌مثابه سازمان ضروری مبارزه اقتصادی کارگران بوجود آمده اند و در شرایط امروز نیز علت وجودی آنها چیزی جز این نیست. مبارزه اقتصادی کارگران و نیای آنان به پیشبرد متشکل این مبارزه، هما نقدریک واقعیت است که سازشکاری و خیانت رهبران اتحادیه‌ای، رمز وجود، بقا و نفوذ توده‌ای اتحادیه‌ها در آنست که تنها پاسخ موجود به ضرورت مبارزه متشکل با لفظ کارگران هستند و نه بهیچوجه در اینکه رهبری آنها سیاستها و اهداف بورژواشی را دنبال میکنند. از این رو درجه سازشکاری و خیانت رهبران اتحادیه‌ای هر چه باشد، با ز نمیتوان اتحادیه‌ها را "بخش مطلقاً ضروری سلطه امپریالیسم" دانست.

آنچه برای سلطه بورژوازی (هم در دوره ما قبل امپریالیستی و هم اکنون) مطلقاً ضروریست، اینست که بهر طریق ممکن با مبارزه طبقه کارگر مقابله کند و در این مقابله، هما نظیر که جنبش معدنچیان انگلیس آخرین و با رزترین نمونه آنرا بدست داد، تمام امکانات خود را ز پلیس و دادگاهها و رسانه‌های عمومی گرفته تا تزلزلات و انحرافات درون جنبش کارگری را به خدمت بگیرد. تنها ویژگی "مرحله کنونی سلطه جامع امپریالیسم" در اینست که بورژوازی امپریالیستی در کشورهای متروپل این امکان را یافته است تا با اتکاء بر قشرا شرافیت کارگری، به نحو سیستماتیک و موثری سازشکاری و اپورتونیسیم را در جنبش اتحادیه‌ای اشاعه دهد و پیش از پیش از این عامل (و طبعاً همچنان در کنار پلیس و دادگاهها و غیره) در مها ز کردن مبارزات اقتصادی کارگران و اتحادیه‌های آنان که در این مبارزات نقش تعیین‌کننده ای ایفا میکنند، سود بجوید و از به نقد کشیده شدن کل نظام موجود به وسیله کارگران و ارتقای مبارزات آنان به سطح مبارزه ای سیاسی و سراسری، معانعت بعمل آورد. اما حتی در این شرایط هم بی شک برای بورژوازی این بسیار مطلوبتر می‌بود که اصولاً با کارگران متشکل و متحد در اتحادیه‌ها رو برو نمیشد و کارگران در مبارزات اقتصادی خود حتی از همین اتحادیه‌های موجود محروم

بودند (بورژوازی انگلیس هم اکنون در تلاش است تا بمشابه یکی از شمرا ت پیروزی خود بسر معدنچیان، در میان اتحادیه های کارگری تفرقه بینا ندا زد و انشعاب ایجاد کند).
کسی که نکات فوق را نفهمد، نه اصولا از مبارزه میان بورژوازی و کارگران، در هیئت واقعی وزنده اش درک و شناخت روشنی دارد و نه از ما رکیسم بمشابه علم پرا تیک و دخالت انقلابی در این مبارزه؛ و متاسفانه PCInt از این جمله است. "سلطه جما مع امپریالیسم" و "سیاستهای بورژوازی" حاکم بر اتحادیه ها را می بیند، اما مطلقا از برقراری رابطه واقعی بین این دو واقعیت عاجز است. در تحلیل او "اشرافیت کارگری و نقش و عملکرد آن در جنبش اتحادیه ای" هیچ جایگاهی ندارد؛ بلکه "هدف اتحادیه ها" به شکل معجزه آسائی به "نیازهای جنگی و ضد انقلابی" بورژوازی گره می خورد و خود اتحادیه ها به "بخش ضروری سلطه" امپریالیسم تبدیل میشوند. گوئی امپریالیسم جادوگری است که با سلطه بلامنا زعش همه چیز را برنگ خود درآوردده است!

اما آنچه PCInt نمی بیند، مبارزه با لفظ و روزمره کارگران اروپا، نفوذ و پایگاه توده ای اتحادیه ها و نقش عملی آنان در جنبش کارگری از یکسو و نیا زبورژوازی به مقابله با این مبارزات از سوی دیگر است. و این نادیده گرفتن، اساس و مبنای انحراف او در برخورد به اتحادیه ها است.

ارزیابی و تحلیل نا درست PCInt از ساله اتحادیه ها، او را به یک موضعگیری فالتالیستی و کالملا پامپورسانده است. او ابتدا "چشم انداز اینک در آینده اتحادیه ها عملکرد پرولتری داشته باشند" را رد میکند و پیش بینی میکند که "در آینده، زمانیکه طبقه کارگر تحت رهبری حزب طبقه اتی اش، برای حمله به راس دولت بحرکت درآمد، اتحادیه های امروز بسازو به بسازوی دولت بحرکت خواهند کرد". (همانجا) و بالاخره چنین موضع میگیرد که "بهررو، حزب PCInt، که کالملا از نقطه نظر تاریخی چپ ایتالیا پیروی میکند، نه طرفدار تشکیل اتحادیه های جدیدست و نه از اینک کارگران اتحادیه های موجود را بهبود بخشند حمایت میکند. شعار "اتحادیه ها را ترک کنید"، تنها زمانی مطرح خواهد شد که بحران عمومی ساختمان اجتماعی کاپیتالیستی، جنبش انقلابی توده ای را ایجاد کرده باشد". (همانجا)

خلاصه اینک: گرچه PCInt از همین امروز به تحریم اتحادیه ها معتقد است، اما این موضع خود را در آینده تبلیغ خواهد کرد! امروز PCInt فقط میداند که چه نمی کند، اتحادیه های جدید ایجاد نمی کند و از بهبود وضع اتحادیه های موجود حمایت نمی کند. وقتی قرار باشد که در هر حال اتحادیه ها فردا با زوبه با زوی دولت حرکت کنند، چه بهتر که از همین امروز خود را کناری بکشیم و "حیثیت تاریخی چپ ایتالیا" را نجات دهیم. موضعگیری الاکلنگی PCInt میان حال و آینده از چنین "آینده نگری" عافیت جو یا نه ای ناشی شده است. در نقدا بین موضع با بد گوئیم که:

۱ - موضعگیری برای آینده را به آیندگان بسپارید! کارگرانی که "برای حمله به راس دولت" بحرکت درآمده باشند، تکلیف اتحادیه های خیانتکار آینده را نیز روشن خواهند

کرد. مسأله امروز توده‌های کارگران نیست که برتنها شکل موجود آنان برای پیشبرد مبارزات اقتصادی‌شان اپورتونیسم‌ها کم است و از هر آلترنا تیبود دیگری نیز محن‌روم هستند. و شما با رد کردن اصلاح اتحادیه‌های موجود و استنکاف از ایجاد آلترنا تیبو آنها، نه تنها هیچ قدمی در راه حل این معضل برنمیدارید، بلکه آنرا تثبیت میکنید.

۲ - اینکه در آینده وضعیت اتحادیه‌ها چه خواهد بود، کاملاً به این بستگی دارد که از امروز در برخورد به آنها چه میکنیم. اگر قرار باشد موضع امروز ما، آلترنا تیبو ساختن، اصلاح نکردن و حتی تحریم نکردن باشد، مسلماً پیش بینی PCIInt در مورد آینده اتحادیه‌ها به حقیقت خواهد پیوست. پاسیفیسم یکی از راه‌های تضمین پیشگوئی‌های فالتالیستی است!

۳ - حمایت نکردن از مبارزه برای تغییر وضع اتحادیه‌ها و ظفره رفتن از ایجاد اتحادیه‌های جدید، عملاً بمعنای پذیرش و تأیید وضعیت کنونی است. موضع پاسیفیستی PCIInt جز میدان دادن به سیاستهای سازشکارانه و اپورتونیستی رهبران اتحادیه‌ها و رها کردن سرنوشت مبارزات اقتصادی کارگران در دست آنان، نتیجه دیگری ندارد.

۴ - PCIInt میتواند بدین مفتخر باشد که در بی‌موضع خود "کاملاً از نقطه نظر تاریخی چپ ایتالیا" پیروی میکند، اما این افتخار دردی را از توده‌های کارگر که نمیتوانند به احترام سنن تاریخی چپ ایتالیا از خواستها و مطالبات خود و مبارزه برای این خواستها دست بکشند، دوا نمیکند. تحلیل PCIInt و چپ ایتالیا از اتحادیه‌ها و وضعیت گذشته و آینده‌اش هر چه باشد، بالاخره با بدیهه‌های مسأله اساسی پاسخ گوید که برای سازماندهی و رهبری مبارزات اقتصادی طبقه کارگر چه میکنند و چه رهنمود و نقشه عمل معینی به کارگران ارائه میدهد؟ PCIInt هم مانند اسلاف خود، هیچ پاسخی به این سؤال ندارد. و بالاخره در مورد "موضع فردای" PCIInt، یعنی تحریم اتحادیه‌ها نیز باید بگوئیم که:

۵ - معضل اساسی جنبش کمونیستی در برخورد به جنبش کارگری و مبارزات جاری کارگران در اروپا، یافتن راه غلبه بر سیاستهای سازشکارانه و اپورتونیستی اتحادیه‌های فعلی است. برای حل این معضل قبل از هر چیز باید بطور مستمر و پیگیر آلترنا تیبو پرولتری سیاستها و عملکردهای اتحادیه‌ها را چه در پرتوس کلی و چه در برخورد به هر اعتصاب و مبارزه معین، و تا سطح رهنمودهای عملی مشخص و قابل اتقاد به میان توده‌های کارگر برده، انحرافات سیاسی و ضعف‌ها و محدودیت‌های تشکیلاتی (مانند ساختمان بوروکراتیک، ناتوانی در سازماندهی بیکاران و غیره) اتحادیه‌های موجود را مورد نقد و افشاگری قرار داد و پیشروان جنبش کارگری را برای غلبه بر این انحرافات و ضعفها مجهز نمود. روشن است که پیشبرد این وظایف بنوبه خود بدون داشتن تاکتیکها، شعارها و برنامه عملی مشخص در قبال مبارزات اقتصادی و رفاهی کارگران و مبارزه برای اتخاذ عملی آنها اصولاً امکان پذیر نیست. تا زمانی که چنین سیاستها و شیوه عملی - که همانطور که در مبحث وظایف حزب نشان دادیم کلاً از دستگاه فکری PCIInt غایب است - در دستور کار کمونیستها و پیشروان جنبش کارگری قرار نگیرد و بدرجه معینی به پیش برده نشود، تحریم اتحادیه‌ها عملاً بمعنای تحریم مبارزات اقتصادی کارگران خواهد بود.

۵ - امپریالیسم و جنگ های امپریالیستی

"جنگهای جهانی که معلول تناقضات داخلی و بیش از پیش علاج ناپذیر نظام سرمایه داری بودند، امپریالیسم مدرن را بوجود آورد و بحران اضمحلال سرمایه داری را (با هر شکلی که ممکن است سلطه آن بخود بگیرد) آغاز کرد." (از بند ۶ پلاتفرم)

این تعریف نو ظهور و در عین حال کاملاً مغلوط و مخدوش PCInt از امپریالیسم است. در این تعریف جنگهای جهانی از تناقضات داخلی نظام سرمایه داری نتیجه گرفته میشود و امپریالیسم و بحران اضمحلال سرمایه داری از جنگهای جهانی! در حالیکه قضیه کاملاً برعکس است.

در اوایل قرن حاضر، تناقضات داخلی سرمایه داری در پیشرفته ترین ممالک صنعتی، به تمرکز بیش از پیش سرمایه ها، ادغام سرمایه های بانکی و صنعتی و ظهور سلطه سرمایه مالی، یعنی امپریالیسم، منجر شد؛ و تناقضات میان دولتهای امپریالیستی در این کشورها، جنگهای جهانی را بوجود آورد. جنگهای جهانی اول و دوم جنگهای امپریالیستی بودند، جنگهایی بودند میان دولتهای امپریالیستی بر سر تجدید تقسیم جهان.

این فشرده تئوری مارکسیستی "امپریالیسم" و "جنگهای جهانی" است که PCInt با وصل کردن مستقیم تناقضات داخلی سرمایه داری به جنگ و استنتاج امپریالیسم از جنگهای امپریالیستی، کاملاً آنرا وارونه کرده است. البته PCInt نه از "امپریالیسم" بطور کلی بلکه از "امپریالیسم مدرن" سخن میگوید، اما اگر منظور از "امپریالیسم مدرن" همان "امپریالیسم دوران حاضر" نباشد، آنگاه مسأله تنها مبهم تر و مخدوش تر شده است.

آیا PCInt معتقد است که امپریالیسم مدرن فا زجدیدی در عصر امپریالیسم است؟ آیا جنگهای جهانی مرحله بالاتری در "بالاترین مرحله سرمایه داری" بوجود آورده است؟ در این صورت مشخصات این امپریالیسم مدرن و وجوه تما یز آن از امپریالیسم کهنه چیست؟ چرا و چگونه جنگ موجب مدرنیزه شدن امپریالیسم شد؟ مقطع آغاز این فاز جدید مشخصاً کی بود و کد امیک از دو جنگ جهانی گذشته، که حدود ۲۰ سال از یکدیگر فاصله داشتند، را باید علت ورود امپریالیسم به فاز جدید حساب آورد؟ کدام فاکتورهای اقتصادی و تحولات عینی در ترکیب و کارکرد سرمایه های امپریالیستی، دوره پس از جنگهای جهانی را کیفیتاً از دوره قبلی امپریالیسم متمایز میکند؟ و غیره و غیره. از آنجا که در پلاتفرم هیچ پاسخی برای تناقضات و سئوالات فوق وجود ندارد و ما بسیار بعید میدانیم که اگر PCInt چنین توضیحی میداشت صرفاً به اشاره گذرانی به "امپریالیسم مدرن" اکتفا میکرد، ناگزیریم چنین نتیجه بگیریم که در عبارات فوق کلمه "مدرن" صرفاً بعنوان یک صفت تکمیلی برای امپریالیسم وبدون هیچ بارتئوریک خاص و آگاهانه ای بکار رفته است، یعنی همچنان نظرات PCInt درباره جنگهای جهانی،

امپریالیسم و رابطه آنها به نحوی کاملاً واژگونه صحیح است! اما اگر علیرغم تمام شواهد و قرائن تز "امپریالیسم مدرن" را جدی بگیریم و قبول کنیم که PCInt واقعاً امپریالیسم پس از جنگ های جهانی را مرحله بالاتری از امپریالیسم میدانند، در این صورت باید بگوئیم که نظرات او در باره دوران امپریالیسم و جنگ های امپریالیستی، با ستناد و واقعیات تاریخی و مبنای نظری مارکسیسم، بنحوی کاملاً صریح و مستقیم غلط است! چرا که هر اندازه هم که PCInt دوران امپریالیسم را به فازهای مختلف تقسیم کند، باز این حقیقت با اعتبار خود باقی میماند که اولاً جنگ های جهانی معلول رقابت میان دولت های امپریالیستی بودند و نه تناقضات داخلی سرمایه داری و ثانیاً هر فاز جدیدی در امپریالیسم تنها میتواند معلول مرحله کیفی جدیدی در رشد و توسعه شیوه تولید سرمایه داری باشد و نه تحولات سیاسی ای نظیر جنگ.

بهر حال، نظرات PCInt، با وجود آنکه به یک کلاف سردرگم شبیه است، منطق و انسجام درونی خود را دارد. حزبی که نظام سرمایه داری را بر مبنای "تضاد میان نیروهای مولده و مناسبات تولیدی" توضیح میدهد، قاعدتاً جنگ های جهانی را نیز باید از "تناقضات درونی سرمایه داری" نتیجه بگیرد و امپریالیسم را از جنگ! اینهم نوعی از مارکسیسم است که از فرط توضیح همه چیز بر مبنای اقتصاد، فی الواقع هیچ چیز را توضیح نمیدهد.

۶ - مسأله دمکراسی و جنبشهای رها شیبخش ملی

"حمایت از "سوسیالیسم ملی"، بهشتیانی از دولت های "دمکراتیک نوین"

یا از "آزادی خلق تحت ستم" با مارکسیسم در تضاد است و باید بعنوان

جزئی از ایدئولوژی و تاکتیک نیروهای حافظ حاکمیت طبقاتی بورژوازی (۱) (۱)

مردود اعلام شود. "آنتی فاشیسم" هنوز یکی از آخرین دروغهای ایدئولوژیک

و سیاسی است که در پشت آن کاپیتالیسم کثرت حاکمیت طبقاتی خود را

بازی میکند. (بند ۸ پلاتفرم)

"حزب دوره" جنبشهای ملی را قطعاً تمام شده میدانند. این امر همچنین در مورد

کشورهای قبلاً مستعمره که در آنها ساختار اقتصادی ما قبل سرمایه داری

غالب است نیز صدق میکند. در این کشورها رشد سرمایه داری بومی به

وسيله حلقه رابط های بسیار محکمی، در شبکه منافع جهانی تنبیده

میشود، بنحوی که هر دو [سرمایه داری بومی و جهانی] میتوانند بر

پرولتاریای بومی مسلط شوند. در دوره بین جنگ جهانی دوم و سوم،

یعنی در دوره تاریخی وسیعترین و شدیدترین کنترل امپریالیستی بر جهان،

مبارزه متحدانه همراه هر نوع جنبش رها شیبخش ملی بمعنای قرار دادن

حزب در زمین سیاسی دشمن است؛ این بمعنای عمل کردن در زمین

بورژوازی است، جهتی که کلیه جنبشهای ملی ناگزیر به اتخاذ آنند. (۲)

بنا بر این حزب اتحاد با بورژوازی، در غرب و یا شرق (شامل آسیا)، و همچنین

شرکت در جنگهای ملی را رد میکند. هما نظر که دپروز مفهوم دیا لکتیکی
 نا درستی را که بر حسب آن حزب میباید برای پیروزی انقلابات
 بورژوازی بر علیه رژیمهای فئودالی بمنظور تسهیل انقلاب بورژوازی
 می جنگید، رد میکرد، امروز نیز این تزلزل درستی مبنی بر ضرورت اتحاد
 (جبهه های متحد) بمنظور تسهیل انقلاب دمکراتیک را مردود میداند، تنها
 نتیجه این دومی میتواند انتقال کشور مورد نظر از یک بلوک امپریالیستی،
 به بلوک دیگر باشد. (بند ۹ پلاتفرم)

"PCInt که همواره علنا با "طرحهای" رنگارنگ جدید؛ "پارتیزانیسم"،
 "جنبشهای رها شیبخش ملی"، "جبهه گرازی"، "دفاع از قانون اساسی"، صلح،
 طلبی خرده بورژوازی و غیره مخالفت کرده است، فعالانه برای زدودن این
 مفاهیم غلط از میان طبقه کارگر بمنظور بازگرداندن شرایط ^{بازگشت} _{بازگشت}
 تاریخی واقعی آنتا گونیسم بورژوا - پرولتاریائی و ایجاد رابطه ^{تاریخی} _{تاریخی}
 جدیدی میان نیروها، عمل خواهد کرد. (بند ۱۱ پلاتفرم)

"امروز، با چشمانداز تدارک هر چه شدیدتر مادی و روانی برای جنگ سوم
 جهانی، امکانات عینی برای وحدت باید در میان گروههای جستجو شود که
 آشکارا از استالینیسم، دمکراسی، جنگ و اشکال جدیدتر اپورتونیسم
 گسسته اند. (پلاتفرم، بخش موقعیت بین المللی)

عبارت فوق به روشن ترین وجه ذهنی گرازی، فالتالیسم و پالیسیسم تئوریزه شده،
 "حزب کمونیست انترناسیونالیست" را در برخورد به دمکراسی و مبارزات و انقلابهای
 دمکراتیک و رها شیبخش بر ملا میکند.

"حزب کمونیست انترناسیونالیست"؛ بر راستی که بر حزبی که بیش از ۳۰ سال است
 با اعتراف خودش "صریحا، قاطعانه و آشکارا" کارگران را به تخطئه مبارزه علیه فاشیسم،
مخالفت با آزادی خلق تحت ستم، تحریم جنبشهای رها شیبخش ملی و گسست از دمکراسی فرا
 میخواند، نامی بی مسمی تر از این نمیتوان نهاد، با اینهمه این اولین بار نیست که
 چنین نظراتی از جانب یک جریان مدعی مارکسیسم مطرح میشود. این نظرات و مواضع
 در واقع شکل امروزی شده، یک انحراف قدیمی در مارکسیسم است که در ۱۶ - ۱۹۱۵
 در سوسیال دمکراسی روسیه مطرح شد و مورد نقد جامع و عمیق لنین قرار گرفت. (رجوع
 کنید به "جزوه یونیوس"، جلد ۲۲ کلیات آثار صفحه ۳۰۵، "گرایش نو ظهور اکونومیسم
 امپریالیستی"، پاسخ به کیفسکی (پیا تا کوف) و "اکونومیسم امپریالیستی، کارهای توری
 از مارکسیسم" جلد ۲۳ کلیات آثار صفحات ۱ تا ۷۶) .

نماینده و مدافع برجسته این دیدگاه، که لنین آنرا "اکونومیسم امپریالیستی"
 مینامید، پیا تا کوف (کیفسکی) بود. او تحت تاثیر جنگ اول جهانی و با تعمیم متافیزیکی
 موضع وارزیابی بلشویکها در این جنگ، تزلزلهائی ارائه داد مبنی بر اینکه بعطت سلطه
 سرمایه امپریالیستی بر جهان، دوره جنبشها و جنگهای ملی و آزاد شیبخش بسر رسیده است،

مساله حق تعیین سرنوشت به گذشته تعلق دارد و ما رکیستها نبا بداشبا تا از این شعارواز مبارزات و جنبشهای ملی دفاع نمایند.

پلاتفرم PCInt این نظرات کهنه و نقدورده را از همان دیدگاه و با همان روح و جوهر اکونومیستی، منتها این بار در مورد دوران بعد از جنگ جهانی دوم تکرار کرده و آنرا تا نتایج منطقی اش یعنی گسست کامل از دمکراسی و هر نوع حق دمکراتیک بسط داده است. بنا بر این تا آنجا که به نقد ریشه ای و تئوریک تظاهراتی نظیر "تناقض ما رکیسیم با پشتیبانی از آزادی خلقهای تحت ستم"، "بسر رسیدن دوران جنبشهای ملی"، "ضرورت گسست ما رکیستها از دمکراسی و آنتی فاشیسم"، مربوط میشود، این نقد ۸۰ سال است که وجود دارد و ما نیز در بحث خود به نظرات لنین در نوشته های فوق الذکر استناد خواهیم جست. البته PCInt میتواند با نقد لنینی نظرات خود اصولا مخالف باشد و یا آنرا برای شرایط امروزمادق نداند، ولی در هر حال یک چیز مسلم است: او ادا مدهنده و نماینده امروزی نظرات کیفسکی و گرایش اکونومیسم امپریالیستی در سوسیال دمکراسی اروپای اوایل قرن حاضر است، و همراه با گسست از "دمکراسی، آنتی فاشیسم و جنبشهای رها ثیبخش" در واقع از لنینیسم گسسته است.

اکنون ببینیم که این کیفسکی "دوران بین جنگ جهانی دوم و سوم" مشخصا چه میگوید و تا چه حد در گسست از لنینیسم محق است.

آیا "دوره" جنبشهای ملی و رها ثیبخش بپایان رسیده است؟

لنین به این سؤال چنین پاسخ میدهد:

"جنگهای ملی بوسیله کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره در عصر امپریالیسم، نه تنها ممکن، بلکه اجتناب ناپذیرند، حدود هزار میلیون نفر از توده های مردم، با بیش از نیمی از جمعیت جهان، در مستعمرات و نیمه مستعمرات (چین، ترکیه، ایران) زندگی میکنند. جنبشهای رها ثیبخش ملی در این کشورها یا فی الحال بسیار قوی اند و یا در حال رشد و بلوغ هستند. هر جنگی، ادا مه سیاست به وسائل دیگر است. ادا مه سیاستهای رها ثیبخش ملی در مستعمرات بطور اجتناب ناپذیری شکل جنگهای ملی علیه امپریالیسم را بخود میگیرد".

(کلیات آثار، جلد ۲۲، صفحه ۳۱۰، تاکیدات از متن اصلی)

در اینجا لنین بروشنی از امکان و اجتناب ناپذیری جنبشهای ملی در عصر امپریالیسم (ونه در یک دوره و مقطع خاص در این عصر) سخن میگوید و واقعیات تاریخی پس از لنین، و مشخصا بعد از جنگ جهانی دوم نیز بر این نظرا و صحه گذاشته اند. در دوره بعد از جنگ جهانی، نه تنها مبارزات رها ثیبخش و ملی (چه بمعنای اخص مبارزه علیه ستم ملی در چهار چوب یک کشور و چه به مفهوم عامتر انقلابهای دمکراتیک - فدا امپریالیستی در کشورهای تحت سلطه) فروکش نکرده و متوقف نشده اند، بلکه بمراتب بردا منه و تعداد آنها نیز افزوده شده است. جنبشها و انقلابهای فدا امپریالیستی ملتھای تحت سلطه در سراسر

آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین (از هندوستان و الجزایر گرفته تا چین و ویتنام و از موزامبیک و آنگولا تا ایران و نیکاراگوئه) همچنین مبارزات دهها ساله در ایرلند، اریتره، یاسک، فلسطین، کردستان و... برای حل مسأله ملی و کسب حق تعیین سرنوشت، شاهد این مدعای ماست. بنا بر این برای اثبات اینکه جنبشهای ملی ورها ئیبخش وجود دارند، احتیاجی به بحث و استدلال نظری نیست. PCInt نیز خود با تحریم و مردود اعلام کردن شرکت در این جنبشها در واقع موجودیت آنها را برسمیت شناخته است. نمیتوان چیزی را که وجود ندارد تحریم کرد!

اما آیا این جنبشها خصلت انقلابی و مترقی خود را از دست داده اند؟ آیا دوره این جنبشها به این مفهوم بسر رسیده است؟ مسلماً خیر! بی گمان هر نوع جنبش ملی، مبارزه ای مترقی و انقلابی نیست. جنبش ملی و "ضد امپریالیستی" از جانب طبقات ارتجاعی نیز کاملاً امکان پذیر است، جنبشهایی که فاقد هر نوع جنبه دمکراتیک و انقلابی اند. موضع ما رکیستها نیز در قبال چنین جنبشهایی مشخص است. همانطور که لنین میگوید:

"هیچ ما رکیستی فراموش نمیکند که کاپیتالیسم در قیاس با سرمایه داری ما قبل انحصار، پیشرو است. از اینرو ما از هر مبارزه علیه امپریالیسم حمایت نخواهیم کرد. ما از مبارزه طبقات ارتجاعی علیه امپریالیسم حمایت نخواهیم کرد. ما از یک قیام ارتجاعی علیه امپریالیسم و کاپیتالیسم پشتیبانی نمیکنیم." (کلیات آثار، جلد ۲۳، صفحه ۶۳).

اما روشن است که معضل PCInt "مبارزه طبقات ارتجاعی علیه امپریالیسم" نیست. او صریحاً هر نوع جنبش ملی ورها ئیبخش را در دوران ما بورژوازی و لذا ارتجاعی میداند، و تمام اشتباه او نیز در همین است. او نمیفهمد که نمیتوان واقعیت "کنترل شدید قدرتهای امپریالیستی بر جهان" و "سلطه سرمایه داری بومی جهانی" بر توده های کارگر و زحمتکش در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم را پذیرفت و در عین حال مبارزه همیمن توده ها برای رفع ستمهای ناشی از این سلطه و کنترل را خالی از مضمون و خصلت انقلابی دانست. واقعیت آنست که بسیاری از جنبشهای ملی ورها ئیبخش در دوران مانه تنها خصلت انقلابی و دمکراتیک خود را از دست نداده اند، بلکه بخاطر بسط نفوذ و سلطه امپریالیسم و تشدید استثمار، دیکتاتوری و بی حقوقی سیاسی و اقتصادی توده های مردم کشورهای تحت سلطه (واقعیتی که در اکثر قریب با تفاق کشورهای آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین شاهد آنیم)، بیش از پیش از نظر مضمون و محتوای عینی خود را دیکالیزه نیز شده اند. مفهوم مضمون سیاسی "ارتباط تنگاتنگ منافع امپریالیسم جهانی با سرمایه داری بومی" و "حاکمیت هر دو بر پرولتاریای کشورهای تحت سلطه" چیزی بجز ارتجاع، قهر و دیکتاتوری عربیان - یعنی شکلی از روبنای سیاسی که به بهترین نحو میتواند سودآوری و انباشت سرمایه در این کشورها را تضمین کند - نیست و دقیقاً بهمین علت است که جنبشهای ملی

ورها شیخ در این کشورها از نظر مضمون و اهداف عینی و واقعی خود، ناگزیرند بیش از پیش از نقد فتودالی و بورژوا - لیبرالی امپریالیسم فاصله بگیرند و خصلت دمکراتیک و انقلابی آنان هر چه بیشتر بارز و برجسته شود. اینک در عمل تا چه حد جنبشهای ملی تعمیق و رادیکالیزه شده و باین ضرورت تاریخی پاسخ میگویند، مسأله ایست که مستقیماً در گسرو نقش طبقه کارگر در این جنبشها و پراتیک کمونیستهاست و ما این مسأله را پائین تر بررسی خواهیم کرد؛ آنچه میخواهیم در اینجا بر آن تأکید کنیم اینست که در دستور گذاشتن اهداف انقلابی - دمکراتیک و رادیکالیزه شدن مضمون جنبشهای ضد امپریالیستی در دوران ما، همان اندازه یک ضرورت عینی است که نفی کامل دمکراسی و دیکتاتوری و ارتجاع عربیان سیاسی برای امپریالیسم یک ضرورت است. کسی که این حقیقت را نفهمد، اصولاً معنا و مفهوم واقعی "عصر امپریالیسم" و "دوران تاریخی شدیدترین کنترل امپریالیستی بر جهان" را نفهمیده است و به مضمون و ملزومات سیاسی این عصر و دوران پی نبرده است.

بهررو، PCInt میتواند بدینجا طرد کرد اکنونیستی اش از امپریالیسم و نفهمیدن معنا و نتایج سیاسی "سلطه سرمایه امپریالیستی بر جهان" - که گویا تنها نتیجه آن وقوع محتوم جنگ جهانی سوم است! - چشم خود را بر واقعیات ببندد، جنبشهای رها شیخ ملی دوران ما را نهیند و یا خصلت انقلابی و مترقی این جنبشها را انکار کند، اما حقیقت آنست که بیش از نیمی از مردم جهان، بحکم شرایط عینی زندگی شان، نمیتوانند به مبارزه انقلابی علیه امپریالیسم دست نزنند. تا زمانی که امپریالیسم وجود دارد، مبارزات و جنبشهای رها شیخ ملی نیز وجود خواهند داشت و تا زمانی که ارتجاع و قهر و دیکتاتوری عربیان از ملزومات سلطه امپریالیسم است، وجود جنبشهای انقلابی - دمکراتیک علیه امپریالیسم نیز یک ضرورت تاریخی است. دوران جنگها و جنبشهای انقلابی علیه امپریالیسم، تنها میتواند با خسود امپریالیسم پایان برسد.

آیا پیروزی جنبشهای ملی رها شیخ در دوران ما امکانپذیر است؟

ارزیابی PCInt از هر نوع جنبش رها شیخ ملی بمثابه "بازی در زمین بورژوازی"، رد کردن حمایت از "جنبشهای ملی" بعنوان جزئی از "ایدئولوژی و تاکتیک نیروهای حافظ حاکمیت بورژوازی" و اعتقاد به اینکه "نتیجه" این جنبشها تنها میتواند انتقال کشور مورد نظر از یک بلوک امپریالیستی به بلوک دیگر باشد " همه حاکی از آنست که PCInt زپیش (و لا اقل تا وقوع جنگ جهانی سوم!) تصمیم خود را در مورد سرنوشت هر نوع جنبش رها شیخ بخش گرفته است؛ از نظر او تمامی این جنبشها بورژوائی و از اینرو محکوم به شکست اند! آنچه PCInt را به این نتیجه رسانده است، با زعم ارتست از "کنترل شدید قدرتهای امپریالیستی بر جهان"، "ارتباط محکم سرمایه داری بومی و جهانی" و غیره! یعنی منطق یک دترمینیست اقتصادی تمام عیار. دترمینیستها درک نمیکنند که سرنوشت جنبشهای انقلابی بر مبنای قوانین و شرایط اقتصادی تعیین نمیشود. این شرایط موجود علت انقلاب هستند، اما وقتی انقلابی آغاز شد، سیر تحول و سرانجام آن دیگر

نه در عرصه اقتصاد، بلکه در عرصه مبارزه طبقاتی، در عرصه سیاست رقم میخورد. بخصوص در مورد جنبشهای رها شیبخش ملی سخن گفتن از امکان ناپذیر بودن پیروزی این جنبشها بدلائل اقتصادی کاملاً پوچ و بی معنی است، چرا که این جنبشها (چه با هدف حل مسأله ملی در چها رچوب یک کشور و چه بحثاً به جنبشهای بر علیه سلطه امپریالیسم) از نظر مضمون و اهداف خود جنبشهای دمکراتیک و سیاسی اند. جنبشهای که هدف آنها را حل مسأله ملی و کسب حق تعیین سرنوشت، یعنی استقلال سیاسی کشور و ملت تحت ستم از امپریالیسم و یا ملت ستمگرتشکیل میدهد، لنین در رد نظرات کیفسکی که او نیز بسا استناد به "سلطه سرمایه امپریالیستی بر جهان"، "جنگ جهانی" و دلائلی از این قبیل سرنوشت و پیروزی جنبشهای ملی را تحقق ناپذیر میدانست چنین مینویسد:

"در مرکز تمام نوشتههای مخالفین حق تعیین سرنوشت این ادعا قرار دارد که تحت نظام سرمایه داری و یا امپریالیسم، تعیین سرنوشت بطور کلی، تحقق ناپذیر است. کلمه "تحقق ناپذیر" به معنای بسیار مختلف و غیر دقیق بکار می رود. باین علت است که ما در تها پمان بر آنچه در بحث تئوریک اساسی است تکیه کردیم: توضیح اینکه چه معنایی از "تحقق ناپذیر" مدنظر است... همه مطالبات دمکراتیک تحت امپریالیسم "تحقق ناپذیر" اند باین معنا که از نظر سیاسی بدون یک سلسله انقلابها به سختی حاصل میشوند و یا کاملاً تحقق ناپذیرند. گرچه این اساساً نادرست است که گفته شود حق تعیین سرنوشت به معنای اقتصادی تحقق ناپذیر است."

(کلیات آثار، جلد ۲۳، صفحه ۴۵)

بنا بر این اگر در دنیای واقعی ما توده های تحت ستم را ده کرده اند که سرنوشت خود را با انقلاب، یعنی تنها راه کسب حق تعیین سرنوشت در دوران امپریالیسم، تعیین کنند، اگر جنبشها و انقلابهای ملی ورها شیبخش وجود دارند - که دارند -، دیگر مدور حکم شکست این جنبشها بدلائلی نظیر "گره خوردن سرمایه های جهانی و بومی"، "کنترل شدید امپریالیستی" و غیره کاملاً پوچ و بی معنی است.

همه چیز منوط به نقش و عملکرد پرولتاریا، یعنی تنها طبقه پیگیر انقلابی در دوران ما، در این جنبشهاست، و وقتی PCInt با اعتقاد و استناد به "ناگزیر بودن جهت گیری بورژوازی جنبشهای ملی" - پرولتاریا را از ایفای این نقش معاف میکند، در واقع خود از پیش ملزومات شکست آنها فراهم آورده است.

چه کسی در زمین سیاسی دشمن قرار دارد؟

"عدم حمایت بی قید و شرط از جنبشهای رها شیبخش ملی و تحریم شرکت در آنها" - این خلاصه موضع "حزب کمونیست انترناسیونالیست" است که از فرط احترازا از قرار گرفتن "در زمین سیاسی بورژوازی" با موضع ارتجاعی ترین احزاب بورژوازی یکسان از آب درآمده است.

موضع مارکسیستها در قبال جنبشهای ملی و دمکراتیک دقیقاً نقطه مقابل آن چیزی

است که PCINE میگوید. ما رکیستها خود را موظف میدانند که از حق تعیین سرنوشت و لذا جنبشهای انقلابی برای تحقق این حق دمکراتیک، بدون قید و شرط دفاع کنند. یعنی تا آنجا که به مسأله رفع ستم ملی و آزادی ملل تحت ستم در تعیین سرنوشتشان مربوط میشود، کاملاً در کنار و همراه جنبشهای ملی-دمکراتیک و در مقابل امپریالیسم و ملت ستیزی قرار میگیرند. در عین حال ما رکیستها موظفند که در درون این جنبشها، برای تقویت پرولتاریا، توده گیر شدن شعارها و اهداف او و جلب حمایت توده های زحمتکش از مضمون و محتوای پیروزی و آن سرنوشت معینی که پرولتاریا در چشم انداز آنها قرار میدهد، فعالانه مبارزه نمایند. حمایت فعالانه از جنبشهای ملی-دمکراتیک در برابر امپریالیسم و بورژوازی ستمگرو پستیبانی فعال از منافع، اهداف و شعارهای پرولتاریا در برابر ترزولزلات، ناپیگیریها و خیانتهای بورژوازی فرودست در درون جنبش.

این یگانگی موضع اصولی، صحیح و انقلابی در برخورد به هر نوع جنبش ملی-دمکراتیک و در هر دوره تاریخی است. در دوره قبل از جنگ جهانی اول، بین جنگ جهانی اول و دوم و بین جنگ جهانی دوم و سوم! تا زمانیکه چنین جنبشهایی وجود دارند، ما رکیستها بر مبنای این اصول به آنها برخورد خواهیم کرد.

این، تا آنجا که به مبانی ما رکیستی برخورد به جنبشهای ملی مربوط میشود. اما بطور مشخص در دوران ما، یعنی در دوران گندیدگی و ارتجاع کامل سرمایه داری و گسست بیش از پیش بورژوازی از دمکراسی بطور عمده "رفع ستم ملی و کسب حق تعیین سرنوشت" بطور مشخص، ثقل و قدرت طبقه کارگر در جنبشهای ملی هر چه بیشتر به پیش شرط بسط و تعمیق این جنبشها و رشد و تداوم آنها تا کسب پیروزی تبدیل میگردد. امروز "ارتباط تنگاتنگ سرمایه داری بومی در کشورهای تحت سلطه با سرمایه های امپریالیستی" باعث شده است تا اقشار مختلف بورژوازی ملتها و کشورهای تحت سلطه، بخاطر منافع مشترک خود با بورژوازی ملت بالادست، درخواست رفع ستم ملی و حق تعیین سرنوشت ترزولزل و ناپیگیری از خود نشان دهند، از مبارزه در این راه کاملاً دست بکشند و زمانی که چنین مبارزهای از پائین و به همت توده های مردم در میگیرد، کاملاً در برابر ملت خودی قرار بگیرند. امروز این نظر لنین بیش از همیشه صادق است که:

"تمامی ستم ملی، مقاومت توده های وسیع مردم را برمی انگیزد؛ و

مقاومت یک توده مورد ستم ملی، همواره به انقلاب ملی سوق می یابد.

اغلب (مثلاً در اطریش و روسیه) شاهان نیم که بورژوازی ملتها تحت ستم

از انقلاب ملی حرف میزنند، در حالیکه در عمل، از پشت و بر علیه ملت خودش،

وارد قرار دادهای ارتجاعی با بورژوازی ملت ستمگر میگردند. در چنین

حالاتی، نقدها رکیستهای انقلابی باید، نه بر علیه جنبش ملی، بلکه

بر علیه تنزل دادن و سطحی کردن جنبش، بر علیه گرایش به کاهش دادن آن

به یک دعوی خرد سمت داده شود... (کلیات آثار، جلد ۲۳، صفحه ۶۱)

در دوران ما، نمونه های نظیر اطریش و روسیه ۸۰ سال قبل (نمونه هایی که نقد

PCInt را بر علیه جنبشهای ملی سمت داده است (بسیار رند. امروز بورژوازی ملت‌های تحت ستم بسیار بیش از زمان لنین گرایش خود را به سازش با بورژوازی ملت ستمگرو پخوانت به ملت‌های خودی، آشکارا گشته است، و دقیقاً بهمین دلیل مقابلهٔ پرولتاریا با ایمن گرایش در سرنوشت این جنبشها، نقش کاملاً تعیین کننده‌ای یافته است.

این نکته است که نه سوسیال - خرده بورژواهای "جبهه‌گرا" و نه PCInt و جریان "کمونیسم چپ اروپا" بطور کلی، هیچیک آنرا درک نمیکنند. هر دوی این جریان‌ها حمایت از شرکت در جنبشهای ملی را با "اتحاد و حمایت از بورژوازی ملت تحت ستم" یکسان فرض میکنند؛ اولی بخاطر "شرکت در جنبش پرولتاریا را به سازش و دنباله‌روی از بورژوازی بومی فرا میخواند و دومی بخاطر مرز بندی با بورژوازی، جنبش را یکسره نفی و تحریم میکند. اما نتیجهٔ عملی هر دو موضع یکی است؛ رها کردن سرنوشت جنبشهای ملی در دست بورژوازی بومی، میدادن دادن به سازشکارها و خیانت‌های وی و سرانجام عقیم گذاردن و به شکست کشاندن این جنبشها.

PCInt تنزه طلب است. او برای آنکه به ناخالصی‌های بورژوازی جنبش ملی آلوده نشود، تمام ما بین ناخالصی‌ها را به پای جنبش نوشته و یکسره از آن دست شسته است. از نظر PCInt هر جنبش ملی، "زمین سیاسی بورژوازی" و شرکت در آن بمعنای "سازش با بورژوازی" است؛ و از اینرو از ترس "واقع شدن در زمین سیاسی دشمن" به آغوش بورژوازی پناه میبرد، یعنی تمام جنبش را به بورژوازی واگذار میکند. او نمی‌فهمد که ارتقای جنبش ملی و مقاومت وسیع توده‌های مردم علیه ستم ملی به یک انقلاب، بخصوص در دوران ما، علیرغم خواست و ارادهٔ بورژوازی صورت میگیرد و هر اندازه این انقلاب، به حل ریشه‌ای و واقعی ستم ملی نزدیکتر شود، بهمان نسبت بورژوازی ملت تحت ستم تمایل بیشتری به سازش با بورژوازی ملت بالادست از خود نشان خواهد داد و بهمان نسبت وظایف سنگین تری در پیشبرد جنبش بعهددهٔ پرولتاریا قرار خواهد گرفت.

تعمیق و رادیکالیزه کردن مبارزه علیه بورژوازی ستمگر، زدودن توهمات و ذهنیات ناسیونالیستی و نشان دادن خلصت بورژوازی ستم ملی به توده‌ها، دامن زدن به مبارزه طبقاتی درون جنبش و طرح و تبلیغ اهداف و معنای پیروزی آن بنحوی که شکوفائی مبارزه طبقاتی و منافع پرولتاریا در این مبارزه را هر چه بیشتر تضمین کند، اینها همه از وظایف تخطی ناپذیر کمونیستها در جنبشهای ملی است.

برای "حزب کمونیست انترناسیونالیست" ما هیچیک از این مسائل مطرح نیست، وظایف عملی کمونیستها در مبارزات زنده و واقعی آخرین چیز است که ذهن او را بخود مشغول میدارد. او تنها از خطر "سازش با بورژوازی" میهراسد، و بگمان خود راه احتراز از آن را هم یافته است؛ کسی که عمل نکند، سازشی هم نمیکند! او نمیخواهد با بورژوازی "سازش" کند و از اینرو حمایت از هر نوع جنبش ملی و شرکت در این جنبشها را یکسره نفی و رد میکند، اما آنچه PCInt نمی‌فهمد اینست که حاصل و نتیجهٔ عملی و واقعی این رد و تحریم چیزی جز سازش با بورژوازی نیست؛ سازش با بورژوازی شوینست بخاطر عدم پشتیبانی

از مبارزه ملت تحت ستم و سایش با بورژوازی بومی بدلیل منع کردن پرولتاریا از شرکت در جنبش ملی.

PCInt با اعلام اینکه "همواره علنا با طرحهای رنگارنگ جدید: "پارتیزانیسم"، جنبشهای رها شیبخش ملی" و... مخالفت کرده^{۴۴} و فعالانه برای زدودن این مفاهیم غلط، از میان طبقه کارگر عمل خواهد کرد" عملاً در کنار بورژوازی ستمگرمی ایستد. جنبش توده‌های وسیع مردم علیه ستم ملی، یکی از "طرحهای رنگارنگ جدید" نیست، بلکه واقعیت زمان ماست و برای بورژوازی چیزی مطلوب تر و مفیدتر از این نیست که کسی تحت نام کمونیسم و دفاع از منافع کارگران، انکار این واقعیت و کوشش برای پاک کردن آن از ذهن کارگران را وجهه همت خود قرار دهد. این کار نیست که سخنگویان و مبلغین رسمی بورژوازی، در برخورد به جنبشهای ملی در سراسر جهان، سالها خود به آن مشغول بوده‌اند. اگر PCInt در دوران ۴۰ ساله حیات خود، به مخالفت با جنبشهای ملی رها شیبخش و پاک کردن ذهن کارگران از "مفهوم غلط" این جنبشها مشغول بوده‌است، در این صورت باید با اطمینان گفت که در این مدت حتی لحظه‌ای هم پای خود را از "جبهه متحد با بورژوازی شوونیست" بیرون نگذاشته است. آری، با تنزه طلبی نیز میتوان از زمین سیاسی دشمن سردرآورد.

گست از دمکراسی، گست از سوسیالیسم است.

PCInt تنها با "حق تعیین سرنوشت" و "جنبشهای رها شیبخش ملی" مخالف نیست، بلکه در برابر تمام دمکراسی و مبارزات و جنبشهایی که حول خواستهای دمکراتیک صورت میگیرد ایستاده است.

PCInt صریحاً اعلام میکند که "امروز با چشم انداز تدارک شدید مادی و روانی برای جنگ سوم جهانی، دمکراسی هم مانند جنگ و استالینیسم، یکی از اشکال اپورتونیسم است" که با بدقا طعانه و آشکارا از آن گست! این نظریه را در کنار رتز "آنتی فاشیسم" دروغ و فریب بورژوازی است قرار دهید، یکی از اشکال جدید "ضد دمکراتیسم پیگیر" را در برابر خود خواهید داشت، شکل "سوسیالیستی" آنرا!

PCInt قاطعانه و آشکارا از دمکراسی گسته‌است، یعنی معتقد است که در دوران ما حمایت از دمکراسی و مبارزه برای دمکراسی، طرح و مطالبه و مبارزه برای تحقق خواستها و حقوق دمکراتیک (آزادی زن، جدائی مذهب از دولت، حق ملل در تعیین سرنوشت خویش، آزادی بیان و عقیده و غیره و غیره)، و ایستادگی در برابر نقض این حقوق از جانب بورژوازی، حمایت از جنبشها و انقلابهای دمکراتیک و شرکت در آنها - همه اینها مردود و محکوم است، اپورتونیسم است و مانند هر گرایش اپورتونیستی دیگر باید بر علیه آن مبارزه کرد!

ظاهراً چشم انداز هولناک "تدارک هر چه شدیدتر جنگ جهانی سوم" حتی الفبای ما رکسیسم را از ذهن PCInt پاک کرده است، و الا هر کس با ابتدائی ترین اصول ما رکسیسم آشنا باشد میداند که طبقه کارگر بدون دمکراسی و مبارزه برای دمکراسی، بدون آموزش دیدن در پروسه این مبارزه و بهره‌گیری از دستاوردهای آن، قادر به محسای نظام

سرما یه داری و برقراری سوسیالیسم نخواهد بود. میدانکه طبقه کارگر به دمکراسی نیازمند است، چراکه شرایط دمکراتیک بهترین زمینه را برای تعمیق مبارزه طبقاتی و گسترش آشکار و آزادانه آن فراهم میآورد و بالاخره میدانکه در دورانی که بورژوازی قاطعانه و آشکارا از دمکراسی گسسته است، این تنها پرولتاریاست که میتواند دوبار پس پرچمدار مبارزه برای دمکراسی و ستون فقرات و رهبر جنبشها و انقلاب های دمکراتیک باشد. لنین در "کاریکاتوری از مارکسیسم" مینویسد:

"همه "دمکراسی" عبارتست از رسمیت یافتن و تحقق "حقوق" ای که در نظام سرما یه داری تنها تا حد بسیار کمی و فقط بطور نسبی تحقق پذیرند ولی بدون رسمیت یافتن این حقوق بدون مبارزه برای کسب آنها هم اکنون و بفوریت، بدون تعلیم توده ها با روح این مبارزه، سوسیالیسم غیر ممکن است". (کلیات آثار، جلد ۲۳، صفحه ۶۴)

در ادامه همین بحث لنین این نظر کیفکی را که حق تعیین سرنوشت تحت سرما یه داری غیر ممکن و تحت سوسیالیسم زائد است، "از لحاظ تئوریک غیر علمی و از لحاظ سیاسی و عملی شوونیستی" میدانند با این دلیل که "از درک اهمیت دمکراسی عاجز است". "سوسیالیسم بدون دمکراسی امکان پذیر نیست زیرا: (۱) پرولتاریا نمیتواند انقلاب سوسیالیستی را بسر انجام برساند مگر در مبارزه برای دمکراسی آمادگی آنرا کسب کرده باشد؛ (۲) سوسیالیسم پیروزمند بدون پیاده کردن کامل دمکراسی نمیتواند پیروزی خود را حفظ کند و بشریت را به مرحله زوال دولت برساند". (همانجا)

این خلاصه و فشرده مبانی نظری مارکسیسم درباره دمکراسی و اهمیت آن از نقطه نظر مبارزه سوسیالیستی طبقه کارگر است.

اما شاید این نظرات دیگر در دوران ما، دوران بعد از جنگ جهانی دوم، صادق نیست؟ شاید با پیدا شدن دمکراسی گسست چون سرما یه قاطعانه و آشکارا از دمکراسی گسسته است و با نقض هر چه بیشتر حقوق دمکراتیک در کشورهای متروپل و دیکتاتوری عربیان فاشیستی در کشورهای تحت سلطه حاکمیت خود را سرپا نگهداشته است؟!

شاید مبارزه برای دمکراسی اپورتونیسم است، چون در عصری بسر میبریم که حتی ابتدائی ترین حقوق دمکراتیک را با مبارزه و انقلاب میتوان بدست آورد، انقلابهائی که در کشورهای تحت سلطه هر روز شاهد آن هستیم؟! شاید ضدیت با فاشیسم فریب است چون خود فاشیسم واقعیت دارد و حکومتهای بورژوائی چه در کشورهای متروپل و چه تحت سلطه هر روز بیش از پیش ما هیت فاشیستی خود را بروز میدهند؟!

براستی که منطق وارونه ایست. منطق کسی که نمی فهمد عصر امپریالیسم، عصر زوال و گندیدگی سرما یه داریست و نه زوال مبارزه علیه ارتجاع و دیکتاتوری سرما یه داری. خیر! توسل به "دوران بین دو جنگ" و "تدارک جنگ" و غیره نیز PCInt را نجات نمیدهد. PCInt چنان به چشم انداز جنگ امپریالیستی که هنوز دنیا مده خیره شده است که جنگهای ضد امپریالیستی که هم امروز در حال جریانند را نمی بیند. PCInt نمی فهمد که دوران ما تنها

دوران جنگ بین امپریالیستها نیست، دوران جنگهای انقلابی بر علیه امپریالیستها هم هست، دوران انقلابهای دمکراتیک فدا امپریالیستی که زمینه ها و پیش شرطهای انقلاب سوسیالیستی را فراهم میآورند.

"انقلاب سوسیالیستی تنها میتواند در شکل دوره های که در آن جنگهای داخلی پرولتاریا علیه بورژوازی در کشورهای پیشرفته و یک سلسله کاملاً از جنبشهای انقلابی و دمکراتیک، از جمله جنبش رهاشی بخش ملسی، در ملت های رشد نیافته، عقب مانده و تحت ستم، ترکیب شده اند ظاهر شود. چرا؟ چون کامپیتالیسم بطور نا برابر رشد میکند و واقعیت عینی، ملت های صنعتی بسیار پیشرفته را در کنار شمارهای از ملل از لحاظ اقتصادی کم رشد یافته، با کاملاً رشد نیافته قرار میدهد."

(همانجا، صفحه ۶۰)

در مقاله "انقلاب سوسیالیستی و حق تعیین سرنوشت"، لنین ایده رابطه میان دمکراسی و انقلاب سوسیالیستی را بیشتر و روشنتر توضیح میدهد:

"انقلاب سوسیالیستی یک عمل منفرد نیست، یک مبارزه در یک جبهه نیست، بلکه دوره کاملاً از تخاصات شدید طبقاتی است، یک سلسله طولانی از مبارزه در همه جبهه ها، یعنی [مبارزه برای] تمام مسائل اقتصادی و سیاسی است، مبارزاتی که تنها میتواند با خلع ید از بورژوازی خاتمه یابد. اشتباه فاحشی خواهد بود اگر چنین تصور شود که مبارزه برای دمکراسی قادرست پرولتاریا را از انقلاب سوسیالیستی منحرف کند و یا آنرا بپوشاند، تحت الشعاع قرار دهد و غیره. برعکس، همانطور که هیچ سوسیالیسم پیروزمندی نیست که دمکراسی کاملاً را با جرادرنیا وارد، به همین طریق پرولتاریا نمیتواند بدون یک مبارزه جامع، پیگیری و انقلابی در راه دمکراسی برای پیروزی بورژوازی آماده گردد." (کلیات آثار، جلد ۲۲، صفحه ۱۴۴)

این رابطه ای است که در تئوری مارکسیستی، و در خود زندگی، بین دمکراسی و سوسیالیسم وجود دارد. PCInt با گسست از دمکراسی، نه تنها به انقلابهای دمکراتیک پشت کرده است، بلکه زهرولتاریا، از انقلاب سوسیالیستی نیز گسسته است.

۷ - "کاریکاتوری از مارکسیسم" در دوران بین جنگ جهانی دوم و سوم!

ما نقطه نظرات PCInt در باره نظام سرمایه داری، امپریالیسم، حزب، اتحادیه ها، جنبشهای ملی و دمکراسی را مرور کردیم و در هر یک از این موارد اشتباهات و تناقضات نظرات او با مارکسیسم را نشان دادیم. بعنوان نتیجه گیری بحث، لازمست اشاره ای هم به اساس و جوهر انحرافات نظری PCInt، یعنی آنچه یک یک ترها و موضعگیری های او را بمثابه یک کل واحد یکدیگر مربوط میکنند و به آن خصیصتی غیر پرولتری میبخشد داشته باشیم. تا آنجا که به موضعگیری در قبال مسائل مشخص و جنبشها و مبارزات واقعی مربوط

میشود، پلاتفرم PCInt، پلاتفرمی برای عمل نکردن است. در سراسر این پلاتفرم حتی یک شعار و خواست اثباتی و یک رهنمود عمل مشخص در رابطه با مبارزات کارگری وجود ندارد. آنچه هست نفی ورود و منع کردن است؛ اتحادیه نسازید، اتحادیه‌های موجود را بهبود بخشید، از مبارزه برای رفع ستم ملی حمایت نکنید، علیه فاشیسم مبارزه نکنید، در جنبشهای ملی و انقلابی دمکراتیک شرکت نکنید، برای خواستها و حقوق دمکراتیک مبارزه نکنید. این مجموعه "آموزشها و رهنمودهای عملی" صریح پلاتفرم به کارگرانست. "آموزشها و رهنمودهای" که در این جمله خلاصه میشود؛ از مبارزه طبقاتی، در هر شکل واقعی و ملموسی که میتواند بخود بگیرد، دست بکشید! "مارکسیسم PCInt" تنها جهان را تفسیر نمی‌کند، راه تغییر ندادن آنرا هم نشان میدهد! مارکسیسم کاریکاتور شده‌ای که در نقد آن انسان مداوم مجبور است به اثبات بدیهیاتی نظیر چرا باید مبارزه کرد؛ چرا انقلاب، انقلاب است؛ چرا دمکراسی مطلوبست؛ چرا فاشیسم بد است و غیره پردازد.

و اما در تئوری PCInt جهان را چنان تفسیر میکند که توجیه‌گر این پاشیسم و بی‌عملی باشد. در جهان افسون شده PCInt مبارزه طبقاتی منجمد شده است و زندگی با تمام ممانعت و مسائلش متوقف مانده است. امپریالیسم ساخر افسونگر این جهان است، ساحری که همه چیز در خدمت و به‌اراده او میگردد؛ اتحادیه‌های کارگری، مبارزات اقتصادی کارگران، مبارزه علیه فاشیسم، جنبشهای رها نشیخ، انقلابیهای دمکراتیک، همه جزئی از ایدئولوژی و تاکتیک امپریالیسم و با زیجه دست قدرتهای امپریالیستی اند. PCInt تنها از آن نیرو مداوم از "سلطه" امپریالیسم برجها، "کنترل شدید قدرتهای امپریالیستی"، "جنگهای جهانی" و امثالهم سخن میگوید که قدر قدرتی و فعال مایشائی بورژوازی را اثبات کند و بی‌ثمری هر نوع مبارزه‌ای را نتیجه بگیرد. از نظر او در دوران ما، دورانی کسسه مقدراست به جنگ سوم جهانی ختم شود، سراسر دنیا به زمین سیاسی بورژوازی تبدیل شده است و هر کس در این دنیا حرکتی بخود دهد، به منافع بورژوازی خدمت میکند.

در این سیستم نظری "اقتصاد" تنها با این دلیل وارد میشود که راه را برای دترمینیسم و فالتالیسم باز کند. PCInt در تعیین استراتژی، تاکتیک و وظایف خود از چهار چوب "روابط عینی اقتصادی و رشد وسائل تولید" فراتر نمی‌رود چرا که اصولاً استراتژی و تاکتیک جز صبر و انتظار سراغ ندارد. انتظار روزی که قوانین و شرایط اقتصادی جواز "حمله به راس دولت" را صادر کند. در سیستم نظری PCInt اقتصاد دوارد میشود تا جای سیاست و مبارزه پرولتری را بگیرد. از نظر PCInt زمان پراتیک انقلابی و دخالت کمونیستها در مبارزه طبقاتی هنوز فرا نرسیده است؛ جنبشهای انقلابی موجود "پرولتری" نیست و برای دست زدن به مبارزه ایده‌آل پرولتری هم ملزومات اقتصادی فراهم نیست!

باین ترتیب در سیستم فکری PCInt "امپریالیسم" ثابت میکند که مبارزه دمکراتیک دیر است و "اقتصاد" ثابت میکند که مبارزه علیه سرمایه‌داری زود است و پاشیسم زمان حال تئوریزه میشود.

"اکنونیسم امپریالیستی" مناسب‌ترین نامی است که میشود برای این "مارکسیسم کاریکاتور شده" گذاشت. لنین منطق و شیوه "استدلال" اکنونیسم

امپریالیستی" زمان خود را چنین توصیف میکند :

"امپریالیسم سرمایه‌داری بسیار پیشرفته است؛ امپریالیسم نفیسی دمکراسی است - "بنا بر این" دمکراسی تحت نظام سرمایه‌داری "دست نیافتنی" است. جنگ امپریالیستی نقض آشکار همه "دمکراسی، چسب در رژیمهای سلطنتی عقب مانده و چه در جمهوری‌های پیشرفته، است - "بنا بر این" سخن گفتن از "حقوق" (یعنی دمکراسی!) بی‌فایده است. "تنها" چیزی که میتواند با جنگ امپریالیستی "مقابله" کند سوسیالیسم است؛ "بنا بر این" ارائه شعارهای دمکراتیک در برنامهمه حداقل ما، یعنی تحت نظام سرمایه‌داری، یک فریب و توهم، مخدوش کردن یا به تعویق انداختن، و غیره، شعار انقلاب سوسیالیستی است. گرچه کیفی خود درک نمیکند، اما

این منبع واقعی تمام بداقبالیهایی است (کلیات آثار، جلد ۲۳، صفحه ۲۴)

و اگر باین "بنا بر این" ها اضافه کنید که "دوران بین جنگ دوم و سوم جهانی است - "بنا بر این" همه جنبشهای ملی بورژواژی اند؛ "بنا بر این" حمایت از آزادی خلقهای تحت ستم با مارکسیسم متناقض است؛ "بنا بر این" اتحادیه‌ها با بزار دست امپریالیسم تبدیل شده اند، "بنا بر این" آنتی فاشیسم یک تاکتیک بورژواژی است؛ و غیره، آنگاه چهره کامل "اکنونیسم امپریالیستی" زمان ما را در برابر خود خواهد داشت.

اما برخلاف کیفی، خود میدانند که چه میگویند. واقعیت آنست که معضله نویسندگان "پلاتفرم سیاسی حزب کمونیست انترناسیونالیست" نه سیاست بوده است، نه کمونیسم و نه انترناسیونالیسم. این پلاتفرم تنها برای این نوشته شده است که "تئوری مقدس چپ ایتالیا" را از "آلودگیهای" مبارزه زنده و واقعی مصون و محفوظ نگاه دارد. "تئوری" ای که بنوبه خود، پیروانش را به صبر و انتظا رونظاره جهان، تا فرا رسیدن ساعت سعدی که در "راس انقلاب سوسیالیستی" قرار بگیرند، فرا میخوانند. "پراتیک نکردن و انقلابی محسوب شدن" - این تمام حکمت وجودی کاریکاتور حزب کمونیست انترناسیونالیست در "دوران بین جنگ جهانی دوم و سوم" است!

آذرماه ۶۴

ضمیمه:

پلاتفرم سیاسی حزب کمونیست انترناسیونالیست PCInt.

مصوب کنگره پنجم، میلان، ۱۹۸۲

(ترجمه از متن انگلیسی)

مسائل عمومی

- ۱ - خلقت نمای اساسی کاپیتالیسم تضاد میان نیروهای مولده و مناسبات تولیدی است. پرولتاریا بعنوان آنتی تزی تاریخی کاپیتالیسم، مبین این تضاد و از این رو موجود مبارزه طبقاتی است. مبارزه طبقاتی یک دوره موقت مختص به این یا آن فاز توسعه سرمایه داری نیست، بلکه واقعیت همیشگی این نظام تولیدی است. در سطح سیاسی، این تضاد به نحوی کم و بیش روشن و کم و بیش با رز، بر حسب نوسانات مبارزه طبقاتی، ظاهر میشود و تنها آن روز که پرولتاریا بقدرت برسد و تولید و توزیع سوسیالیستی را آغاز نماید، از تاریخ نا پدید خواهد شد. این یک امکان تاریخی است که متضمن درهم شکستن انقلابی همه ارگانها و اشکال قدرت بورژوازی است.
- ۲ - ارگان ویژه همیشگی و غیر قابل جایگزینی مبارزه انقلابی پرولتاریا، حزب طبقاتی است.
- ۳ - حزب کمونیست انترناسیونالیست، ارگان سیاسی طبقه کارگرست و نه یک ابزار موقت و یا مقطعی رهائی او. طبقه کارگر در هیچ مرحله از تاریخ خود، بدون حضور زنده و فعال حزبش وجود ندارد. درست همان طور که یک حزب انقلابی اگر در میان طبقه ریشه ندواند، اگر از زندگی روزانه، مبارزات و احتیاجات (گذرا و یا پایه ای) طبقه جدا بیفتد، هیچ نخواهد بود. ارتجاع یا ضد انقلاب میتواند [توان] حزب را کاهش دهند و حزب را به سکوت موقت وادارند، ولی هرگز قادر نخواهند بود که تاریخا آنرا نابود کنند.
- ۴ - حزب بخشی از طبقه را متشکل میکند. پیشروترین و آگاهترین بخش آنرا - و هدف خود را این قرار میدهد که مبارزات توده های کارگر را متحد کند و نشان دهد که جنبشهای جزئی و گذرا نمیتوانند بدون مرتبط شدن با مبارزه برای رهائی انقلابی پرولتاریا موفق شوند. بعلاوه، حزب وظیفه دارد که آگاهی انقلابی را در میان توده های کارگر بیدار کند؛ آنها را از تاثیرات ارتجاعی و توهمزای مکاتب و گرایشات ناسیونال-کمونیستی، ناسیونال-سوسیالیستی و سوسیال-دمکراتیک جدا سازد؛ سلاح تئوری انقلابی و مسائل عمل را آماده گرداند تا پرولتاریا را در طی مبارزاتش به

سمت اهداف نهائی خویش هدایت نماید .

۵ - لازمست این نظر را رد کنیم که در دوران ضدانقلاب (هیچ مکتبی از مارکسیسم انقلابی هرگز در مدد نشان دادن اینکه کی و چگونه قدرت بورژوازی از ضدانقلابی بودن دست می کشد ، نبوده است) ، حزب باید خود را به سیاست تروویچ و جذب صرف محدود نماید و خود را وقف بررسی با اصطلاح مسائل پایه ای کند . چنین درکی ضد دیالکتیکی است و وظایف حزب را به وظایف یک فراقسیون - اگر نه یک سکت - تنزل میدهد ؛ این به معنای انحلال ابزار مبارزه انقلابی است .

۶ - جنگ های جهانی که معلول تناقضات داخلی و بیش از پیش علاج نا پذیر نظام سرمایه داری بودند ، امپریالیسم مدرن را بوجود آورد و بحران اضمحلال سرمایه داری را (با هر شکلی که ممکن است سلطه آن بخود بگیرد) آغاز کرد . در این دوره مبارزه طبقاتی تنها میتواند از طریق مبارزه مسلحانه و قیام توده های تحت استثمار علیه قدرت حکومت های بورژوازی در تمام اشکال مختلف توسعه اش ، از ایالات متحده آمریکا تا اتحاد شوروی ، تا "دمکراسی های توده ای" نوین (نظیر چین ، ویتنام ، کوبا و غیره) به پیش رود .

۷ - یک تحلیل عینی ، در چها رچوب استمرار برنامهای ، از وضعیت پروسه انقلابی که پیشتر آغاز شده بود ، ما را به درک امحای اولین حکومت پرولتری - به زیان مبارزه طبقاتی - و ادغام مجدد آن در سیستم جهانی سرمایه داری رساند .

بنا بر این جنگ امپریالیستی دوم جهانی ، شاهد حکومت روسیه ادغام شده در منافع جهانی بورژوازی بین المللی بود - حکومتی که [محمول] اولین جنبش انقلابی و آگاهانه طبقه کارگر (۱۹۱۷) بود .

حزب کمونیست انترناسیونالیست ، بخاطر سیرا انقلاب آتی ، علل و نتایج این پروسه انحطاط اولین حکومت پرولتری را بدون نوسان ایدئولوژیک یا ضعف سیاسی ، به کوره نقد مارکسیستی سپرد .

۸ - حمایت از "سوسیالیسم ملی" ، پشتیبانی از دولت های "دمکراتیک نوین" یا از "آزادی خلق تحت ستم" با مارکسیسم در تعارض است و باید بعنوان جزئی از ایدئولوژی و تاکتیک نیروهای حافظ حاکمیت طبقاتی بورژوازی ، مردود اعلام شود ، "آنتی فاشیسم" هنوز یکی از آخرین دروغ های ایدئولوژیک و سیاسی است که در پشت آن کاپیتالیسم کارت حاکمیت طبقاتی خود را بازی میکند .

۹ - حزب دوره جنبش های ملی را قطعاً تمام شده میدانند . این امر همچنین در مورد کشورهای قبلا مستعمره که در آنها ساختار اقتصادی ما قبل سرمایه داری غالب است نیز صدق میکند . در این کشورها رشد سرمایه داری بومی بوسیله حلقه رابط های بسیار محکمی ، در شبکه منافع امپریالیسم جهانی تنیده میشود ، بنحوی که هر دو [سرمایه داری بومی و جهانی] میتوانند بر پرولتاریای بومی مسلط شوند . در دوره بین جنگ جهانی دوم و سوم ، یعنی در دوره تاریخی وسیعترین و شدیدترین کنترل امپریالیستی

برجهان، مبارزه متحدانه به همراه هر نوع جنبش‌های ملی بخش ملی بمعنای قراردادن حزب در زمین سیاسی دشمن است؛ این بمعنای عمل کردن در زمین بورژوازی است، جهتی که کلیه جنبش‌های ملی ناگزیر به اتخاذ آنند.

بنا بر این حزب اتحاد با بورژوازی، در غرب و یا شرق (شامل آسیا)، و همچنین شرکت در جنگ‌های ملی را رد میکند. همانطور که دیپلوماتیک نادرستی را که بر حسب آن حزب میباید برای پیروزی انقلابات بورژوازی بر علیه رژیم‌های فئودالیسم منظور تسهیل انقلاب بورژوازی می‌جنگید، رد می‌کند، امروز نیز این تزها درست مبنی بر ضرورت اتحاد (جبهه‌های متحد) بمنظور تسهیل انقلاب دمکراتیک را مردود میدانند. تنها نتیجه این دومی میتواند انتقال کشور مورد نظر از یک بلوک امپریالیستی به بلوک دیگر باشد.

۱۰- احزاب "کمونیست" ملی که دیروز مستقیماً به امپریالیسم روسیه خدمت میکردند، بدنبال صف رژه ضد انقلاب، امروز هر چه آشکارتر به زمین ناسیونالیسم سنتسی بورژوازی وارد میشوند. گرایش این احزاب به استقلال از اتحاد شوروی آنجا برجسته‌تر است که سرمایه‌های ملی کشورهای مربوطه، که در تنگنای بحران گرفتارند، با اتخاذ موضع در صف آرائی بین‌المللی دولتها، هر چه بیشتر در تعارض با منافع امپریالیسم روسیه قرار میگیرند.

۱۱- PCInt که همواره علناً با "طرح‌های" رنگارنگ جدید؛ "پارتیزانیسم"، "جنبش‌های رها فی بخش ملی"، "جبهه‌گرایی"، "دفاع از قانون اساسی"، صلح‌طلبی خرده بورژوازی وغیره مخالفت کرده است، فعلاً نه برای زدودن این مفاهیم غلط از میان طبقه کارگر بمنظور بازگرداندن شرایط تاریخی واقعی آنتاگونیسم بورژوا-پرولتاریائی و ایجاد رابطه جدیدی میان نیروها، عمل خواهد کرد.

۱۲- پس از سرنگونی قدرت سرمایه‌داری، پرولتاریا تنها از طریق درهم شکستن (نه تسخیر کردن) ماشین دولت بورژوازی و استقرار دیکتاتوری طبقاتی خویش، خود را به مثابه طبقه حاکمه سازمان خواهد داد. شکل نمایندگی سیاسی در دولت پرولتری، بر مبنای آن ارگانهای توده‌ای خواهد بود که در دوره انقلاب سر بر آورده و بیانگر انقلاب هستند. بورژوازی از کلیه حقوق سیاسی محروم خواهد شد.

۱۳- حکومت دیکتاتوری پرولتاریا که از یک انقلاب پیروزمندناشی میشود، دست‌آورد پرولتاریای بین‌المللی است و به مثابه اولین گام در راه انقلاب جهانی پرولتری، از حدود تجربه ملی خود فراتر میرود.

۱۴- دفاع ضروری از پیروزی انقلابی و ارگان‌های که از طریق آنها پرولتاریا دیکتاتوری خود را اعمال میکند و بدلائل تاریخی در مدت انتظار برای رشد تحولات بین‌المللی، منزوی باقی خواهد ماند. باید به کارگرانی که در اثر قیام-ونه هرگز بر مبنای یک ارتش دائمی- مسلح شده‌اند، محول شود.

۱۵- وظیفه نخستین و فوری پرولتاریای انقلابی، تا آنجا که سازمان دولت برای

دیکتاتوری او مورد نظرست، عبارتست از "درهم شکستن فوری" دستگاه اداری قدیمی بمنظور آفازا ایجاد یک دستگاه جدید. این عمل، توسعه و قدرت گیری کلیه بوروکراسی را غیر ممکن میکند و نابودی تدریجی آنرا امکانپذیر میسازد.

یک قانون پایه ای حکومت پرولتری عبارتست از انتخابی شدن کامل تمام مقامات، امکان عزل کلیه مامورین بدون استثنا و در هر زمان، و کاهش حقوق آنها به سطح متوسط "مزدیک کارگر".

۱۶ - تنها دولت کارگران، که بوسیله کارهای حزبی که هرگز نباید خود را با دولت اشتباه بگیرند یا در آن ادغام شوند در مسیر انقلاب نگاه داشته میشود، خواهد توانست بطور سیستماتیک تمام اقدامات اجتماعی - اقتصادی را که به وسیله آن نظام سرمایه داری با اداره سوسیالیستی تولید و توزیع جایگزین خواهد شد، عملی سازد.

۱۷ - بعنوان نتیجه ای از این انتقال نظام اقتصادی و تغییرات ناشی از آن در کلیه وجوه زندگی اجتماعی، تقسیم بندی های طبقاتی حذف خواهد شد و بتدریج دیگر هیچ ضرورتی برای یک دولت سیاسی وجود نخواهد داشت. دولت به مقام یک مدیریت عقلانی فعالیت های انسان تنزل خواهد یافت.

تجزیه

برای حزب انقلابی ضروریست که برخی جنبه های دکترین مارکسیسم را بیشتر تدقیق نماید، چون این [دکترین] ابزار نشان دادن راه پیشروی و هدایت عمل انقلابی است. ما در برابر تلاشهای مکرر تئوری های کهنه شده و غیر علمی برای بی اعتبار ساختن ما تریالیسم دیالکتیک، واقعیت و جامعیت مارکسیسم انقلابی را، که رشد سرمایه داری آنرا کاملاً تأیید کرده است، قرار میدهیم.

حزب همراه با مارکس، انگلس و لنین معتقدست که هیچ چیز در تاریخ خود بخود و مستقل از فعالیت انسانی اتفاق نمی افتد. "انسانها تاریخ خود را میسازند، اما در موقعیت معینی که آنها را مشروط میسازد و بر مبنای روابط واقعی که تعیین کننده ترین آنها، روابط اقتصادی است". این عمل متقابل رشته ایست که در سراسر تاریخ، در سراسر مبارزه بی وقفه طبقات در توالی همیشگی نقاط افت و خیز شرایط معینی کشیده شده است. گسستن این رشته بمعنای گسستن واقعیت زنده سیر تاریخ است، این بمعنای دست کشیدن از ایده استمرار طبقه انقلابی، اجتناب ناپذیری حزب سیاسی او، و لذا دست کشیدن از مفهوم خود انقلاب پرولتری است. بنا بر این ما باید تمام آن فرمول بندیهای کهنه و نورا مردود بدانیم که خود را در خارج از هسته مرکزی مارکسیسم - چه از یک سو بوسیله تعبیرات ایده آلیستی (ا. ردینوویسم، استالینیسم، و تمام اشکال قدیمی و کنونی کارگرگرافی) و چه از سوی دیگر بوسیله دگماتیسم دترمینیستی (علم گرافی دترمینیستی، بورژوازیسم در حال انحطاط و غیره) - قرار میدهند. تمام این بیراهه ها به ایده های سنتی ارتجاعی بورژوازی ختم شده و ناگزیراً از تدقیق تئوری انقلابی ممانعت می کند.

ماهیت و عملکرد حزب

نه‌هایی طبقه کارگروه‌ها ایجاد یک نظم اجتماعی نوین، اگر از مبارزه طبقه‌های ناشی نشود، امکان‌پذیر نیست. در عین حال هیچ مبارزه طبقه‌ای نیست که یک مبارزه سیاسی نیز نباشد. ابزار چنین مبارزه‌ای حزب انقلابی طبقه است که طبقه را از مبارزات گذرا به سمت قیام انقلابی برای درهم‌شکستن دولت سرمایه‌داری و بمنظور استقرار دولت دیکتاتوری پرولتری، هدایت میکند.

طبقه حزب را به‌مثابه شرط وجودی خود، ایجاد میکند و در نهایت این واقعیت که حزب دارای نفوذ زیاد و یاکمی در میان طبقه است، هیچ اهمیت خاصی در رابطه با ضرورت وجودی حزب ندارد. آنچه اهمیت دارد، استمرار رابطه بین طبقه و حزب است. تقویت و تعمیق این رابطه‌ها علاوه بر شرایط عینی مناسبی بستگی دارد که در آن تحقق اراده حزب - فقط در چنین شرایطی - هم‌به‌عنوان عامل تعیین شده و هم تعیین کننده، مشخصاً عملی شود.

این یک اشتباه فاحش و خطرناک برای آینده خواهد بود هرگاه چنین استدلال شود که از لحظه‌ای که حزب شکل می‌گیرد، طبقه آن خواصی را که او را به‌گورکن سرمایه‌داری مبدل می‌سازد، از دست می‌دهد. هیچکس دیگری نمیتواند آگاهی طبقه به ضرورت مبارزه علیه دشمن طبقه‌ای و درهم‌شکستن او را، بجای طبقه کسب کند. پرولتاریا در هیچ زمان و بسمه هیچ دلیلی از نقش رزمنده خود دست نمی‌کشد، او ما موریت تاریخی اش را به دیگران واگذار نمیکند و قدرت خود را "و کالتاً" بدیگری، حتی حزب سیاسی اش، نمی‌سپارد.

انفجار اراده انقلابی بدو از بهم‌پیوستن علل مختلف و خیزش‌های قهرآمیز از درون طبقه، نشأت خواهد گرفت. تمام اینها از طریق دینا میسم انقلاب، در حزب طبقه‌ای متبلور میشوند. حزب در اثر آمادگی ایدئولوژیک، بلوغ سیاسی و وحدان و احد خود، بهتر قادر خواهد بود تا جنبش اولیه چندجانبه و پیچیده را بمنظور تبدیل آن به یک سلسله قدرت مند مبارزه و ناسودی، بهم‌پیوند دهد و هماهنگ کند.

پتانسیل عظیم طبقه انقلابی تنها از طریق حزب، و نه هیچگاه به تنهایی از طریق خودجوشی، آزاد خواهد شد. تنها حزب میتواند تمام جنبه‌های مختلف مبارزه جوشی و "اراده به عمل" طبقه را که در طی پروسه متناقض و آنارشستی تولید سرمایه‌داری متمرکز شده است، بهم پیوند دهد.

ماهیت PCInt به‌مثابه حزب طبقه کارگر، وظایف او را تعیین میکند. این وظایف در یک چهارچوب استراتژیک و تاکتیکی طبقه‌ای، که به تحلیل روابط اقتصادی واقعی و رشد و سافل تکنیکی تولید کاملاً وابسته است، پایه‌ریزی شده است.

حزب نظریات و پراتیک اکتیویسم اراده‌گرایانه و بی‌عملی کسانی را که نقش خود را به‌ناظر خا رجی پروسه تاریخی محدود میکنند، هر دو را رد میکند. در حالیکه اولی نشان دهنده یک دیدگاه ایده‌آلیستی از تاریخ و مبارزات کارگران است، دومی متضمن انتظار

برای آنست که حرکت کورو مغشوش واقعیت اقتصادی به مرزهای خودگستری خویش برسد تا آنگاه ضرورت ایجاد حزب را مورد نظر قرار دهد. تنها در این مقطع این "ناظرین" نیاز رشد تئوریک و تشکیلاتی حزب و نیاز آموزش تاکتیکی را بررسی خواهند کرد.

حزب خلق الساعه تشکیل نمیشود، و این نیز قابل تصور نیست که حزب میتواند فقط در عرض یک روز، قابلیت عینی و ذهنی بهره‌بردار را از لحظه انقلاب را کسب نماید. "حزب نمیتواند دنیا بدفعاً لیتش را به حفظ و خلوص اصول تئوریک خود و یا دستاوردهای بلافصل کمی، بهر قیمتی، محدود نماید.

حزب در آن واحد هم یک محصول و هم یک عامل در مبارزه طبقاتی است. وظایف حزب را میتوان چنین خلاصه کرد:

الف - پیشبرد مبارزه سیاسی علیه ایدئولوژی بورژوازی در تمام اشکال مختلفش؛ بیش از همه در شکل سوسیال - دمکراتیک، که خطرناکترین و موثرترین [انحراف] در میان طبقه کارگر است. این مبارزه باید پرولتاریا را به سمت یک چشم انداز انقلابی جهت دهد و برنامہ برای کمونیسم را در راستای جنبش طبقه کارگر مجدداً معرفی کند؛

ب - تبلیغ اصول خود و تدقیق و ارتقای مدام این اصول؛

ج - شرکت فعال در تمام مبارزات پرولتاری تا آنجا که خواستهای فوری مورد نظر است؛

د - رهبری قیام برای تعرض انقلابی به قدرت بورژوازی؛

ه - رهبری سیاسی دیکتاتوری پرولتاریا و ساختن اقتصاد سوسیالیستی؛

تحت شرایطی که هنوز مبارزه مستقیم برای قدرت ممکن نیست، حزب باید همزمان سه وظیفه اول را به پیش ببرد، چون این غیرقابل قبول است که حزب حتی از مبارزات جزئی و بلافصل پرولتاریا غایب باشد.

تحریم، شرکت [در پارلمان]

حزب، از کنگره لیوورنو تا امروز، هرگز امتناع از شرکت در مبارزات انتخاباتی را بعنوان یکی از اصول خود بحساب نیاورده است، همانطور که هیچگاه شرکت منظم و بسه یکسان در انتخابات را نپذیرفته و نخواهد پذیرفت. حزب بر مبنای سنت طبقاتی خود، ساله شرکت با مدم شرکت را بر حسب هر مورد مشخص در نظر خواهد گرفت. حزب منافع سیاسی مبارزه انقلابی را بحساب خواهد آورد و همواره این مسأله را مدنظر خواهد داشت که آیا ممکن است که بخشی، هر چند کوچک، از طبقه کارگر آگاه را حول این دخالت‌گری خود بسیج نماید. هر چند با توجه به سیر توسعه سلطه سرمایه‌داری، حزب گرایش تحولات را به سمتی میداند که فرصت‌های هر چه کمتری برای استفاده کمونیستها از پارلمان، بمثابه یک تربیون انقلابی، پیش‌نیایند.

رابطه میان حزب و توده‌ها

یکی از جنبه‌های این رابطه، آنست که عموماً بعنوان مسأله اتحادیه‌ها شناخته

میشود. این مساله، تکامل امروزه اتحادیه‌ها، رابطه بین حزب و اتحادیه‌ها، حرکات اعتراضی کارگران، دخالت و تشکل حزب در کارخانه‌ها را شامل می‌شود.

حزب صریحا اعلام میدارد که در مرحله کنونی سلطه جامع امپریالیسم، اتحادیه‌ها بخش مطلقا ضروری این تسلط هستند چرا که اهداف آنها با ملزومات ضد انقلابی و احتیاجات جنگی بورژوازی متناسب است، بنابراین ما این چشم انداز را که در آینده چنین تشکلهایی میتوانند عملکرد پرولتری داشته باشند و لذا حزب باید تغییر نظر بدهد و امکان تسخیر اتحادیه‌ها از درون را مجددا مورد نظر قرار دهد، بعنوان یک موضع نادرست رد می‌کنیم.

در برابر این ادعا که امروزه ماهیت طبقاتی اتحادیه‌ها، صرفا بعلت این که کارگران در اتحادیه‌ها هستند، پرولتری است، ما تاکید می‌کنیم که حتی اگر این امر درست باشد:

- ۱ - در عمل عضویت کارگران در اتحادیه‌ها نه‌دا و طلبانه بلکه اجباریست؛
- ۲ - از لحظه‌ای که اتحادیه‌ها سیاستهای خود را با سابقه رقابت امپریالیستی منطبق کردند، از بیان منافع ویژه کارگران دست کشیده‌اند.

در آینده زمانیکه طبقه کارگر تحت رهبری حزب طبقاتی اش، برای حمله به رأس دولت بحرکت درآمد، اتحادیه‌های امروز، با زویه با زوی دولت حرکت خواهند کرد. این امر با تجربه پرولتاریای آلمان و ایتالیا در سالهای ۲۰ - ۱۹۱۹ که طی آن کارگران کوشیدند تا از مرز ارتجاعی اتحادیه‌ها تر رفته و تشکلهای توده‌ای نوینی را بوجود آورند، تأیید میشود.

زمانیکه برخورد های واقعی بین طبقات آغاز شود - همانطور که رادیکالیزه شدن مبارزات کارگری در خارج و بر علیه مرزهای اتحادیه نشان میدهد - مساله‌ای که تاریخا در برابر ما قرار میگیرد ایجاد اتحادیه‌های جدید نیست، بلکه ایجاد ارگانهای واقعی مبارزه انقلابی است - و به این اعتبار ارگان بیانگر قدرت طبقه کارگر؛ شوراهای کارگران، در چنین دورانی هر کوششی برای میانجیگری - که نقش تمام اتحادیه‌هاست - باطل است، بهر رو، حزب، که کاملا از نقطه نظر تاریخی چپ ایتالیا پیروی میکند، نسه طرفدار تشکیل اتحادیه‌های جدید است و نه از این که کارگران اتحادیه‌های موجود را بهبود بخشند حمایت میکند. شعار "اتحادیه‌ها را ترک کنید" تنها زمانی مطرح خواهد شد که بحران عمومی ساختمان اجتماعی کاپیتالیستی، جنبش انقلابی توده‌ای را ایجاد کرده باشد.

از این رو، اتحادیه‌ها با این دلیل مورد توجه حزب قرار میگیرند که توده‌ها در آن هستند. برای راهنمایی توده‌ها و هدایت آنان به عرصه مبارزه طبقاتی و عمل مستقل، بسک فعالیت مستمر انتقادی ضروریست. با این معنا، فعالیت حزب هم از درون و هم از بیرون تشکلهای اتحادیه‌ای، بر حسب شرایط مادی که کمونیستها تحت آن کار میکنند، داده خواهد یافت.

حزب، کارگاهها، کارخانه‌ها، مزارع، ادارات و غیره را مکانهایی میداند که قادرست در آنها نیروهای ضد طبقه کارگر را مورد موثرترین نقد قرار داده و از لحاظ سیاسی طرد کند

وبه کارگران جهت گیری انقلابی بدهد. از اینرو گروههای انترناسیونالیستی کارخانه باید فعالیت خود را در مکانهای فوق، در میان کارگران متمرکز کنند. حزب از گروههای کارخانه حمایت خواهد کرد تا آنها برای دخالت سیاسی در موقعیت های مختلف توانایی بیشتری داشته باشند و هرگاه لازم باشد سیاستهای حزب را مطرح کرده و مورد دفاع قرار دهند.

ماهیت و عملکرد گروههای کارخانه

یک شرط اساسی برای جهت گیری انقلابی مبارزات را دیکال آئینده، پرولتاریا، وجود پیشروانی است که بر مبنای برنامه انقلابی قویا متشکل باشند و در درون خود طبقه فعالیت کنند. حزب چنین تشکلهایی از کارگران پیشرو کمونیست را شبکه گروههای انترناسیونالیستی کارخانه تعریف میکند. تشکیل گروههای کارخانه، تقویت سیاسی و تشکیلاتی آنها، مرکزیت بخشیدن به آنها در مقیاس ملی و بین المللی؛ اینها اهداف فوری حزب و مبارزین حزبی است که در کارخانه ها و کارگاهها فعال اند و بطور کلی با مناسبات کارگری در ارتباط قرار دارند.

نقش این گروهها عبارت از اینست که از طریق گروه زدن تشکیلات به فعالیت سیاسی، به نفوذ سیاسی که هم اکنون حزب در مراکز صنعتی دارد و در حال کسب کردن است، جامه عمل بپوشند. این گروهها با [تشکیلات] حزب یکسان نیستند، چرا که هواداران و دیگر عناصر غیر حزبی را که موضع ما در قبال "مساله اتحادیه ها" را پذیرفته اند نیز در برمی گیرند. آنها حزبی نیستند زیرا وظیفه بنیادی آنان عبارت از ایجاد میدان نفوذی است که در اثر پاک شدن از نفوذ نیروهای ضد انقلابی، حلقه پیوند فعالیت حزب را با موقعیتی تشکیل میدهد که در آن مبارزه سیاسی دوباره با میگیرد و تشکلهای نوین توده ای سر برمیکنند. مساله تسلیماتی و حرکت پرشتاب بطرف جنگ جهانی سوم شیوع حرکت های اعتراضی را موجب خواهد شد؛ حرکت هایی که سوسیال دمکراسی، همانطور که در گذشته انجام داده وهم اکنون نیز به آن مشغول است، سعی خواهد نمود آنها را در جهت منافع امپریالیسم هدایت کند. این وظیفه حزب است که به همراه گروههای کارخانه اش، در وضعیتی باشد که در تمام موقعیت های اعتراضی، بمنظور پالایش آنها، نشان دادن راه پیشروی و هرگاه شرایط قدرت نیروهای طبقه اجازه دهد، بدست گرفتن کنترل سیاسی، دخالت نماید.

موقعیت بین المللی

قدرت عظیم سلطه سرمایه داری که از جنگ جهانی دوم نشأت گرفت، نیروهای انقلابی را درهم شکسته و پراکنده ساخته است و یکبار دیگر قدرت قاهر نیروهای امپریالیستی را که به رقابت بر سر تفوق جهانی مشغولند، بجلو صحنه رانده است.

با این ترتیب این وضعیت تاریخی، برای سیاستهای احزاب اپورتونیستی کسه در خدمت این یا آن یک از رقبای امپریالیست قرار گرفته اند، مساعد است. وظیفه پیوند دادن مجدد گروههای انقلابی پراکنده، به موفقیت ابتکار این حزب و سایر گروه سیاسی

دیگری بستگی ندارد. این نکته باید درک شود که پایان انترناسیونال سوم، شکست اپوزیسیون انقلابی و انشعاب و پراکندگی او، وحدت نیروهای انقلابی را در هم شکسته و امکان یک اتحاد جدی بین المللی را به تعویق انداخته است. امروز با چشم انداز تدارک هر چه شدیدتر مادی و روانی برای جنگ سوم جهانی، امکانات عینی برای وحدت باید در میان گروه‌هایی جستجو شود که آشکارا از استالینیسم، دمکراسی، جنگ و اشکال جدیدتر اپورتونیسم گسسته‌اند.

تمرکز مبارزه طبقاتی باید در مقابل تمرکز امپریالیسم قرار گیرد. از اینرو ایجاد حزب جهانی و تدوین و تدقیق پلاتفرم آن وظیفه پایه‌ای تشکلهای انقلابی در سطح کشوری است. تشکل بین المللی پرولتاریا و پلاتفرم آن باید بیابا نگرستز ماورا ملی تجربیات در امتداد دقیق مبارزه سیاسی باشد.

تا آن زمان که تشکلهای سیاسی کشوری خود را منحل کرده و انقلابیون در حزب جهانی متشکل شوند، عرصه مستقیم فعالیت تنها میتواند نزدیک ارگان هماهنگی سیاسی بین المللی باشد.

پرولتاریا هنوز از مبارزه سیاسی غایب است و از اینرو مبارزه طبقاتی ضعیف و پراکنده است. هر چند حزب این موضع را که طبقه کارگر برای مدتی طولانی در وضعیت غیرفعال خواهد بود، نمی پذیرد. برعکس، ما طرفدار این تئوری لنین هستیم که در اقتصاد که تضادهای داخلی آن، با سوق یافتن محتوم سرمایه داری به سمت یک جنگ جدید، وسیعاً رشد می یابد، همواره امکان خیزش‌های ناگهانی و غیرمنتظره وجود دارد.

حزب این تئوری را که در دوره تاریخی سلطه بلامنازع ضد انقلاب، جایی برای حزب وجود ندارد، بعنوان یک نظریه شکست طلبانه رد میکند. حزب همچنین تاکید میکند که در دوره پیروزی ضد انقلاب، که با سلطه انحصارات، سرمایه مالی و میلیتاریسم مشخص شده و هنوز کاملاً روبه توسعه است، انقلابیون بهیچوجه در مقابل انتخاب بین آنچه "نباید انجام داد" و آنچه "انجام آن ضروری و ممکن است" قرار نمی گیرند. یعنی مساله بر سر این نیست که بین یک فرمولبندی متافیزیکی و تناقض آمیز [پارا دوکس] که بطور اجتناب ناپذیری به اپورتونیسم منجر میشود [ازیکسو] و ضرورت مبرم و همیشگی زندگی بخشیدن به تئوری در جهان واقعی منافع متضاد مبارزه طبقاتی، که تئوری از آن نشأت گرفته و نشاندهنده حقانیت تاریخی آنست، [از سوی دیگر] انتخاب کنیم.

برای حزب، کاری که باید انجام شود به وسیله امکانات عینی واقعی در یک موقعیت داده شده، مشکلاتی که در برابر ما قرار میگیرد و عزم دشمنان، مشروط میگردد. ما در موقعیت انتخاب نیستیم، بلکه تنها میتوانیم مبارزه کنیم. در تاریخ مبارزات کارگران و حزب طبقاتی، مشکل بتوان وضعیتی را یافت که در آن بیش از آنچه انجام شده است میتوانست انجام گیرد. معیاد، عمل بخاطر عمل و فوق عمل گرائی همواره به دلائلی بجز مبارزه طبقاتی - در مقطعی که توده‌ها و حزب روی آوری به اپورتونیسم را آغاز میکنند - رخ داده است.

مقابله با امپریالیسم

حزب تا کید میکند که سیاستهای حکومت شوروی با منافع پاییهای ساختار اقتصادی اش، یعنی سرمایه داری دولتی، در انطباق قرار دارد. از اینرو سیاست خارجی توسعه طلبی امپریالیستی و آماده شدن برای جنگ، نتیجه ضروری تنشهای قهرآمیز و نوعا کاپیتالیستی اقتصاد شوروی است که تلاش میکند تا مناطق جدید، مواد خام و بازار را - که مطلقا برای توسعه و اهداف استراتژیک امپریالیستی او ضروریست - تصرف کرده و تحت کنترل خود درآورد.

"رژیم روسیه، پس از اقدامات سوسیالیستی اولیه، یک سیر تهقراضی تصاعدی اما تعیین کننده را پیموده است."

"اقتصاد، شاهد آماده امتیازات و استثمار مزد بگیران بوده است. در عرصه اجتماعی شروتمندان نفوذ خود را دوباره بدست آورده اند. در عرصه قانون، مقررات بورژوازی دوباره ظاهر شده اند. در سیاست داخلی، جریان انقلابی که حامل سنتهای بلشویکی انقلاب اکتبر و لنینیسم بود شکست خورده، متلاشی شده و کنترل بر حزب و دولت را از دست داده است. از نظر بین المللی حکومت روسیه دیگر یک نیروی متحد طبقات تحت استعمار نیست که از طریق جنگ داخلی برای انقلاب در هر کشور مبارزه میکند. رژیم روسیه به یک قدرت عظیم نظامی در چهارچوب دولتهای امپریالیستی مدرن تبدیل شده است که در مسابقه ائتلافها و جنگها بین بلوکهای مختلف دولتهای نظامی بورژوازی شرکت میکند."

"رژیم روسیه دیگر به نیازهای تاریخی طبقه کارگر خدمت نمیکند، بلکه در خدمت نیازهای بورژوازی ملی و امپریالیستی قرار دارد. بعبارت دیگر، سیاست خارجی شوروی نه بر مبنای منافع طبقه کارگر بین المللی، بلکه بر اساس منافع حکومت بسپورژوازی در روسیه تعیین میگردد."

حزب حاضر نیست روسیه را به هیچ معنایی یک کشور سوسیالیستی بحساب آورد. سرمایه داری دولتی صرفا شکلی از سرمایه داریست و از نظر ماهیت، تناقضات و جنبه های خارجی سازمان خود (از مقطع تولید تا بازار داخلی و جهانی) با هیچ نوع دیگر سرمایه داری تفاوتی ندارد. حکومت روسیه حتی از پیشرفته ترین، متمرکزترین و انحصاری ترین دولت، یعنی دولت ایالات متحده آمریکا، متفاوت نیست. تفاوت در سطح توسعه نه متضمن وجه توجیه کننده این امر است که ترتیب نابودی مراکز سرمایه داری با اولیبتی از پیش تعیین شده بر حسب سلسله مراتب مسئولیت و خطر هر یک - ابتدا مرکز شماره یک، ایالات متحده آمریکا و سپس سایر مراکز سرمایه داری - مشخص گردد. انقلاب هیچگاه مشمول قوانین سنتی مانند ان یا نظم هندسی نبوده و هرگز نخواهد بود، بلکه سعی خواهد کرد تا به ضعیف ترین نقطه نظم جهانی سرمایه داری حمله کند.

بنابراین حزب این نظریه را که انقلاب پرولتاریا اگر ابتدا سرمایه داری آمریکا را نابود نکند، وقت خود را تلف کرده است، بعنوان یک نظریه خطرناک رد میکند. حزب

معتقد است که در دوره های بحران و تنش های عا د ا جتماعی، هرا انقلاب پیروز مند به نهمسو اجتناب نا پذیری از قابلیت درونی توسعه برخوردار است که مبنای گسترش تعرض انقلابی را تشکیل میدهد.

با ین دلیل هم ایده "سوسیالیسم در یک کشور" وهم تئوری ای که انحطاط دولت روسیه را با توضیح آن بوسیله وضعیت اقتصادی عقب مانده بطور غیر مستقیم توجیه میکند، هر دو به یک اندازه نا درست اند.

آنچه درباره اتحاد جماهیر شوروی گفتیم، در مورد چین نیز که از مسیر دیگری و حتی بدون از سر گذراندن شکست یک انقلاب کما رگری به سرمایه داری دولتی رسیده است، صدق میکند. امکان تلاشی همزمان کشورها [رژیم های سرمایه داری] در این بی آن قاره، یک تصور کودکانه است؛ این تصور نیز کودکانه است که انقلاب پیروز مند در یک کشور میتواند با اتکاء بر توسعه و بهره گیری از منابع انسانی و مادی ملی خود و نه همبستگی خلاق و فعال انقلاب بین المللی، بطور نا محدودی دوام بیاورد.

شرایط موفقیت و استحکام یک انقلاب تنها در نشر استراتژیک آن نهفته است. با ین معنا که پیروزی های داخلی انقلاب تنها مقدمه امحای قهرآمیز جبهه دشمن در کلیت آن است. تنها با ین طریق انقلاب قادر خواهد بود خود را مستحکم و تثبیت کند؛ با شروع عصر جامعه سوسیالیستی؛ در غیر این صورت مانند کمون پاریس در ۱۸۷۱ از پا خواهد افتاد.

www.Ketablab.com

در نقد وحدت کمونیستی:

آنا تومی لیبرالیسم چپ (قسمت دوم)

منصور حکمت

مقدمه

پس از انتشار قسمت اول این مقاله در شماره قبل طبیعتاً انتظاری رفت پاسخی از از جانب وحدت کمونیستی منتشر شود. ما در نوشته خود نسبتاً به تفصیل به ترفه‌های محسوری و مبانی پایه‌ای متدولوژی این جریان پرداخته بودیم و مدعی شده بودیم که تئوری "تدارک انقلاب سوسیالیستی" بیانی لیبرالی برای استنکاف از عمل سوسیالیستی در بحران‌های انقلابی است که جامع‌بورژوازی عملاً از سر می‌گذرانند. قاعدتاً همه اینها پاسخی می‌طلبید. اما آنچه تحت عنوان "مدخلی بر مباحثات" در اندیشه‌های ۳ و ۴ منتشر شد بهر چیز شبیه بود بجز یک پاسخ سیاسی و تئوریک. وحدت کمونیستی ترجیح داد بجای پرداختن به نکاتی که مطرح شده بود و با طرح انتقادات سیاسی و نظری جدید، به اشخاص اها نت‌کند، به انگیزه‌شناسی ما بپردازد، فریاد "توطئه" سر بدهد و بر حسب به حساب آید. شک نیست که ما انتظارا عجزی نداشتیم، اما اینهم دیگر خارج از تصور بود. در وهله اول می‌شد چنین استنباط کرد که شاید چون فرصت کافی برای پاسخی نداشتند و احتمالاً باید به سرعت عکس‌العملی نشان می‌دادند، نقد افش‌ها ایشان را داده‌اند تا بعداً بحث‌ها ایشان را آما ده‌کنند. اما دو نکته نشان می‌داد که مساله جدی‌تر از اینهاست. اولاً، در همان شماره اندیشه‌هایی ما شاهد یک موضعگیری سیاسی و عملی در مورد جنگ داخلی کردستان هستیم که دیگر بهیچ عنوان نمی‌تواند صرفاً عکس‌العملی در برابر مقاله بسیوی سوسیالیسم باشد. هیچ تنگنای فکری و یارنجش عاطفی از یک مقاله انتقادی ما، آنهم درباره مقولاتی چون "شرایط عینی و ذهنی انقلاب"، "استراتژی انقلاب سوسیالیستی" و نظایر آن، نمی‌تواند بخودی خود یک سازمان مدعی کمونیست بودن را به چنان موضعگیری آشکارا ضد دموکراتیک، ضد کارگری و عقب مانده‌ای، آنهم با آن لحن زننده و کینه‌توزانه، بکشاند. ثانیاً، رها‌هایی، یعنی ارگان تئوریک "رفقای داخل" هم منتشر شد و روی اندیشه‌هایی را در تمام زمینه‌ها سفید کرد. رهایی نشان داد که وحدت کمونیستی واقعاً به‌اراده خود در کمال هوشیاری سیاسی تعارف را کنار گذاشته و تکلیف خود را با حزب کمونیست بطور بنیادی روشن کرده است. "رها‌هایی" گواها این بود که اینها روح وحدت کمونیستی دارد حرف حسابش را می‌زند و روش‌ها و سنت‌های واقعی‌اش را به